



﴿۳۱﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن طِينٍ ﴿۳۳﴾ مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رِجِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿۳۷﴾ وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾ فَتَوَلَّىٰ رِجْلَهُ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۴۰﴾ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَا تَدْرُؤْنَ شَيْءٌ آتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْأَكْمِيمِ ﴿۴۲﴾ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۴۳﴾ فَتَعَاوَنَ عَلَىٰ آيَاتِهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۴۴﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ ﴿۴۶﴾ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهَدُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾ فِقُرُوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾

گفت: «ای فرستادگان (الهی)، کار مهم شما (که برای آن فرستاده شده اید)، چیست؟» ۳۱ گفتند: «ما به سوی افرادی گنه کار فرستاده شده ایم؛ ۳۲ تا بر آنان کلوخ هایی بيفکنیم؛ ۳۳ که نزد پروردگارت (به منظور هدفی خاص) برای (از بین بردن) کسانی که پا از حد فراتر می گذارند، علامت گذاری شده است.» ۳۴ پس (از اتفاقاتی)، مؤمنانی را که آنجا بودند، (از شهر) بیرون بردیم. ۳۵ پس در آن (شهر)، جز (اهل) یک خانه، کسی را که (در برابر ما) تسلیم باشد، نیافتیم. ۳۶ و در آن (سرزمین)، نشانه ای (عبرت آموز) برای کسانی که از عذاب دردناک (الهی) می ترسند، باقی گذاشتیم. ۳۷ در (سرگذشت) موسی (نیز نشانه ای عبرت آموز قرار دادیم؛) آنگاه که او را با دلیلی آشکار نزد فرعون فرستادیم؛ ۳۸ (اما) نتیجه این شد که او همراه (لشکرانش که) تکیه گاهش (بودند)، روی برگرداند و گفت: «(این شخص)، یا جادوگر است، یا دیوانه.» ۳۹ پس او و سپاهیان او مجازات کردیم؛ بدین صورت که آنان را با بی اعتنایی در دریا افکندیم؛ در حالی که فرعون، سزاوار سرزنش بود. ۴۰ در (سرگذشت

قوم) عاد (نیز نشانه ای عبرت آموز قرار دادیم؛) هنگامی که آن باد بی خیر و برکت را به سوی آنان فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم. ۴۱ (آن باد) بر هر چه گذر می کرد، دست از آن برمی داشت؛ مگر این که آن را همچون استخوان پوسیده می کرد. ۴۲ (همچنین) در (سرگذشت قوم) ثمود، (نشانه ای عبرت آموز قرار دادیم؛) در آن زمان که به آنان گفته شد: «تا مدتی (از دنیا) لذت ببرید و خوش باشید.» ۴۳ پس از آن، از فرمان پروردگارش سر پیچیدند؛ پس در حالی که (مات و مبهوت) نگاه می کردند (و قدرت دفاع نداشتند)، صاعقه آنان را فراگرفت. ۴۴ پس (عذاب چنان سریع بود که) نه توان آن را پیدا کردند که از جای برخیزند (و فرار کنند)، و نه خود را (از آن) در امان نگه دارند. ۴۵ و پیش از آنان، قوم نوح را (هلاک کردیم)؛ چه این که آنان، افرادی نافرمان بودند. ۴۶ ما آسمان را با نیرو و قدرتی (وصف ناشدنی) بنا کردیم و بی شک ما توانا هستیم. ۴۷ و زمین را گستراندیم، و چقدر (هم) نیکو می گسترانیم! ۴۸ و از هر چیز، دو نوع (که مکمل هم هستند)، آفریدیم؛ باشد که (آفریدگار بی همتا را) به یاد آورید. ۴۹ بنابراین (از عذاب) بگریزید و نزد خدا پناه برید. من از سوی او برای شما هشداردهنده ای روشنگر هستم. ۵۰ و همراه خداوند، معبود دیگری قرار ندهید. من از سوی او برای شما هشداردهنده ای روشنگر هستم. ۵۱

در کتاب «الفروق اللغویه» (ص ۳۳۲) می‌خوانیم: «... ضوء، از خود شیء مُضیء است؛ اما نور، از چیز دیگری دریافت شده است.» وی سپس همین آیهی شریف را شاهد آورده است. مراجعه به تفاسیر متقدم نشان می‌دهد که قرن‌ها پس از نزول قرآن هم حکمت این دو کاربرد متفاوت، برای مفسران پوشیده بوده که امری طبیعی‌ست. فخر رازی، تفاوت نور خورشید و ماه، و علت کاربرد دو کلمه‌ی متفاوت را صرفاً شدت و ضعف آن‌ها دانسته است (مفاتیح‌الغیب، ج ۱۷، ص ۲۰۹).

آیهی ۴۷ این سوره می‌فرماید: «و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم.» سپس می‌افزاید: «وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.» شیخ طوسی، در قرن ۵ هجری، برای کلمه‌ی «موسع» سه احتمال طرح کرده است: ۱. ما گسترش‌دهنده‌ی روزی (با باران) هستیم؛ ۲. ما گسترش‌دهنده‌ی آسمان‌ایم؛ ۳. ما قدرتمند (بر توسعه، فراتر از گستردگی آسمان) هستیم (تبیان، ج ۹، ص ۳۹۵). این احتمالات، با معانی لغوی متناظری ارتباط دارد. آنچه در سایر تفاسیر آمده نیز نزدیک به همین معانی‌ست. از طرفی، از کشفیات قطعی قرن اخیر در علم نجوم، فاصله گرفتن کهکشان‌ها از یکدیگر است. روش علمی این کشف، چنین بوده که با تجزیه‌ی نور دریافتی از کهکشان‌ها، به مرور زمان ملاحظه شده که خطوط طیفی نور، به انتهای طیف سرخ متمایل می‌شود؛ یعنی انرژی آن، رو به کاهش است، و در نتیجه، منبع نور، در حال دور شدن از ماست. در ۱۹۲۹ میلادی، ادوین هابل، حتی سرعت این فاصله گرفتن را نیز اندازه گرفت و عددی با عنوان «ثابت هابل» در این ارتباط از او باقی ماند.

بدین ترتیب اثبات شده که آسمان در حال انبساط و گسترش است. در نتیجه، معنای گسترش آسمان، یکی از احتمالات طرح‌شده برای آیه، با پیشرفت‌های اعجاب‌آور نجوم، به معنایی موجه تبدیل شده است؛ معنایی که به ذهن دانشمندان عصر ظهور اسلام خطور هم نمی‌کرده است؛ به‌ویژه با توجه به سیطره‌ی هیئت بطلمیوسی در جهان تا حدود هزار سال پس از اسلام.

نکته‌ی سزاوار تأکید این‌که با پیشرفت شگرف علوم، مواردی مانند «حرکت کوه‌ها» و «ذاتی بودن نور خورشید، برخلاف اکتسابی بودن نور ماه»، نه تنها نقض نشده، که تثبیت هم شده، و معنایی مانند توسعه دادن آسمان، یک احتمال جدی برای آیهی ۴۷ ذاریات، و معنایی معتبر و دقیق است. بنابراین، پیشرفت علم، آیات علمی قرآن را دچار نقض نکرده، بلکه استوارتر کرده است (ن.ک: ص ۵۶۲). / م

۴۷. نقض ناشدگی قرآن در عرصه‌ی علوم تجربی

ذیل آیهی ۸۲ سوره‌ی نساء (ص ۹۱) که قرآن کریم، نبود تناقض در آیات را نشانه‌ی الهی بودن خود معرفی کرده، به برخی خصوصیات ساختاری کتاب خدا و اوصاف آورنده‌اش رسول خدا ﷺ شامل اوضاع زمان و مکان حیات ایشان اشاره و بیان کردیم که نقض‌ناشدگی قرآن کریم، به‌ویژه با توجه به خصوصیات یادشده، نشانه‌ی الهی بودن آن است.

در اینجا، برخی آیات که ویژگی نقض‌ناشدگی قرآن در حوزه‌ی علوم تجربی را بارز می‌کند، ذکر می‌شود. لازم است یادآوری شود که این حیطه، به سبب بهره‌ی بسیار اندک عصر نبوی ﷺ از علوم، رشد شگرف دانش بشری تا امروز، همچنین نقض شدن سریع و صریح در حوزه‌ی علوم تجربی و...، سنجه‌ی بسیار مهمی برای نقض‌ناشدگی قرآن کریم است. به تعبیر دیگر، اگر این کتاب، غیرالهی بود، آموزه‌هایش در حوزه‌ی علم تجربی می‌بایست خیلی سریع باطل می‌شد؛ که البته نشده است.

تبیین دقیق‌تر مبحث: این بحث، روی کرد متداولی که «اعجاز علمی قرآن» شهرت دارد، نیست. محور بحث حاضر این نیست که قرآن کریم، نکاتی علمی را پیش از کشفیات بشری بیان کرده است. موضوع مورد تأکید در بحث نقض‌ناشدگی آیات علمی، این است که قرآن به مباحث علوم تجربی وارد شده، و اگر این کتاب بشری بود، با پیشرفت حیرت‌آور علم می‌بایست دست‌کم مواردی از آیات علمی‌اش نقض می‌شد؛ که نشده است، پس فرض بشری بودن قرآن، منتفی‌ست. بنابراین در اینجا اساساً بحث پیش‌دستی قرآن در بیان مسائل علمی مطرح و مورد نیاز نیست.

مونه آیات نقض‌نشده با موضوع علمی

۱- «کوه‌ها را می‌بینی و آن‌ها را ساکن می‌پنداری؛ در حالی که مانند ابر در حرکت‌اند. این، آفرینش خداوندی‌ست که همه‌چیز را متقن آفریده...» (غل ۸۸). بی‌گمان حرکت کوه‌ها مانند ابر که کنایه از آرامی حرکت است، در دانش آن روز بشر مکشوف نبوده؛ اما قرآن به‌صراحت بدان اشاره کرده، و پیشرفت علم هم آن را نقض نکرده است.

۲- «او کسی‌ست که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد...» (یونس/۵). بی‌گمان علم آن روزگار - تا چه رسد به دانش اهل حجاز - تفاوتی میان جنس نور خورشید و ماه نمی‌نهاد؛ اما آیهی شریف، از روشنایی خورشید به ضیاء، و از روشنایی ماه به نور تعبیر کرده است. برای ملاحظه‌ی تفاوت این دو کلمه،



كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥١﴾ اتَّوَصَا بِهٖ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُونَ ﴿٥٢﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٣﴾ وَذَكَرْنَا لِلذَّكَرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٤﴾ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٥﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ ﴿٥٦﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٧﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٥٩﴾

سُورَةُ الطُّورِ ﴿٤٩﴾ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ ﴿١﴾ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ﴿٢﴾ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ ﴿٣﴾ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾ فَوَيْلٌ لِلْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٤﴾

بدین سان (که قومت، تو را جادوگر و دیوانه می خوانند)، هیچ پیامبری نزد پیشینیان آنان نیامد؛ مگر این که گفتند: «یا جادوگر است، یا دیوانه.» ۵۲ آیا (علت این انکار کردن، این است که آنان نسل به نسل) یکدیگر را به آن سفارش می کردند؟! (نه؛) بلکه آنان، افرادی سرکشاند (و از روی طغیان تکذیب می کنند). ۵۳ بنابراین، از آنان روی بگردان؛ زیرا تو (وظیفه ات را به انجام رساندی و) سرزنش نخواهی شد. ۵۴ (همچون گذشته) پند ده؛ زیرا پند و اندرز برای مؤمنان سودمند است. ۵۵ من جن و انس را تنها از آن رو آفریدم که مرا بپرستند. ۵۶ من از آنان هیچ رزق و روزی ای نمی خواهم، و نمی خواهم که به من غذا بدهند. ۵۷ زیرا این خداست که (مخلوقات) بسیار (زیاد خود را) روزی می دهد و قدرتمند و بسیار نیرومند است. ۵۸ (اکنون که این نکته روشن شد، بدانید که) ستمگران (این امت نیز) همچون بهره ی (بد) افراد مشابه

خود (در گذشته)، سهمی (از عذاب) دارند؛ بنابراین، از من نخواهند که (در عذاب شان) شتاب کنم. ۵۹ پس وای بر کافران به سبب روز (شوم) شان؛ همان روزی که وعده داده می شوند. ۶۰ سوره ی طور (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

سوگند به کوه (طور)؛ ۱ و سوگند به کتابی نوشته شده؛ ۲ که در صفحه ای گشوده شده قرار دارد؛ ۳ و سوگند به آن خانه ی پر رفت و آمد (که زیارتگاه فرشتگان است)؛ ۴ و سوگند به سقفی که برافراشته شده است؛ ۵ و سوگند به دریای لبریز شده؛ ۶ (سوگند به اینها) که قطعاً عذاب پروردگارت واقع خواهد شد. ۷ (و) هیچ چیز، مانع آن نخواهد شد. ۸ در آن روز که آسمان به راستی به لرزه درآید. ۹ و حقیقتاً کوه ها به حرکت درآیند. ۱۰ پس در آن روز وای به حال منکران (قیامت)؛ ۱۱ هم آنان که در (اعتقادی) باطل (و عجیب و شگفت انگیز) مشغول بازی هستند. ۱۲ (این عذاب)، در روزی (فرا می رسد) که با شدت تمام به جهنم هل داده می شوند. ۱۳ (و به آنان گفته می شود:) این همان آتش (دوزخ) است که همیشه آن را انکار می کردید. ۱۴

۵۶. خداوند به عبادت ما نیاز ندارد

خداوند متعال در آیه ۵۶ فرموده است: «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند.» باید توجه کرد که خداوند، غنی بالذات و از هر نیاز و کامل شدنی منزّه است. بنابراین، فلسفه ذکرشده برای آفرینش، به رشد و کمال مخلوق (جن و انس) نظر دارد. در اصطلاح گفته می‌شود که افعال الهی، تابع غایت فعلی‌ست و نه فاعلی؛ یعنی هدف در افعال باری تعالی، کامل شدن فعل است و نه فاعل. «من نکردم خلق تا سودی کنم/ بلکه تا بر بندگان جودی کنم». درک این که عبادت برای بندگان چه نفع و کمالی در بر دارد، به مفهوم عبادت بازمی‌گردد؛ که در ادامه بیان می‌شود:

مفهوم عبادت

معنای صحیح «عبادت»، چنان که در کتب لغت آمده، «بالاترین درجه‌ی خضوع» است: «العبادة... غاية التذلل» (مفردات راغب، ص ۵۴۲)؛ «العبادة غاية الخضوع» (الفروق فی اللغة، ص ۲۱۵)؛ «العبادة هي غاية الخضوع والتذلل» (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۲)؛ اما منظور از قید بالاترین در این تعریف چیست؟ اگر ملاک «بالاترین» درجه‌ی خضوع در عبادت، بالاترین فیزیکی دانسته شود، اشکالاتی پیش می‌آید؛ از آن جمله این که سجده، بالاترین خضوع فیزیکی‌ست. پس با تعریف یادشده، هر سجده‌ای عبادت است؛ از جمله سجده‌ی فرشتگان در مقابل حضرت آدم علیه السلام که به امر خدا اجرا شد. این نتیجه‌ای غلط است؛ زیرا خداوند به عبادت غیر خود امر نمی‌کند. بنابراین، مقدمه غلط است، و صرف سجده، عبادت نیست، و ملاک بالاترین خضوع در عبادت نمی‌تواند فیزیکی باشد.

سجده‌ی فرشتگان مقابل حضرت آدم علیه السلام، ملاک خوبی برای دریافت تعریف صحیح عبادت است؛ آنان بیش از آن که برای حضرت آدم علیه السلام خضوع کنند، در مقابل خدای متعال خضوع نمودند. نشانه‌ی آن، واکنش ابلیس است که حاضر به سجده نشد: «(به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آن‌ها همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟» (اسراء/۶۱).

به این مثال توجه کنید: شما به کسی علاقه ندارید یا حتی از او بدتان می‌آید. مادرتان از شما می‌خواهد که به همان شخص بسیار محبت کنید. از این پس، وقتی بی‌دریغ به آن شخص محبت می‌کنید، در هر عمل محبت‌آمیز با او - و در

حین همان عمل - محبت بیشتری به مادر خود ورزیده‌اید؛ زیرا روح و عامل محبت‌تان به آن شخص، محبت شما به مادرتان است. میزان محبت شما در این مثال، از ظاهر عملتان فهمیده نمی‌شود؛ بلکه به باور شما برمی‌گردد.

سجده‌ی فرشتگان، نتیجه‌ی تسلیم قلبی آنان مقابل خداوند بود و نه به سبب شناخت از حضرت آدم علیه السلام. به تعبیر دیگر، آنان به امر الهی، در برابر حضرت آدم علیه السلام خضوع کردند، و اگر خدا از این کار نهی می‌کرد، یا امر نمی‌فرمود، هرگز سجده نمی‌کردند. در نتیجه، فرشتگان، با سجده بر حضرت آدم علیه السلام، در برابر خدای خود خضوع بیشتری به جا آوردند. در نتیجه، سجده‌ی آنان، «بالاترین خضوع» نبود؛ بلکه خضوع و تسلیم قلبی آنان در برابر خداوند، بالاتر بود.

رمز ماجرا این که ملاک «بالاترین خضوع»، قلبی و فکری‌ست، و اگر این خضوع، در برابر کسی باشد که شخص خضوع‌کننده او را خدا می‌داند، دیگر خضوعی بالاتر از آن ممکن و فرض‌شدنی نیست. از همین رو وی حاضر نخواهد بود به واسطه‌ی خضوع و تسلیم در برابر امر شخصی دیگر، از خضوع در برابر خدای خود دست بکشد. در نتیجه، عبادت، خضوع در برابر کسی‌ست که شخص خاضع برایش شئون الهی - یا شأنی هم‌تراز آن - قائل باشد.

با این توجه، سجده‌ی فرشتگان بر حضرت آدم علیه السلام، عبادت وی نبود؛ بلکه عبادت خداوند بوده است. نکته‌ی ظریفی که از این تعریف به دست می‌آید، این که هر کار هرچند در ظاهر کوچکی که امر الهی به آن تعلق گیرد، عبادت است؛ چون مؤمن در کوچک‌ترین امر خداوند نیز «بالاترین خضوع قلبی» را دارد؛ یعنی حاضر نیست برای نظر هیچ‌کس امر خدا را ترک کند. این، روح عبادت یعنی تسلیم بودن در برابر خدای متعال است.

عبادت؛ ملازم معرفت

معلوم شد که اساس عبادت، معرفت است. امام حسین علیه السلام فرموده است: «خداوند، بندگانش را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند، و هنگامی که او را شناختند، عبادتش کنند...» (علاءالشرایع، ج ۱، ص ۹). از امام باقر علیه السلام نیز شبیه این مضمون نقل شده است: «همانا کسی خدا را می‌پرستد که او را بشناسد.» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۰). بنابراین، عبادت، به منزله‌ی هدف خلقت انسان، ملازم معرفت خداست که منشأ همه‌ی کمالات و فوق‌همه‌ی کمالات است، و این یعنی اوج گرفتن انسان به سوی بی‌نهایت. /م



آیا این هم جادوست؟ آیا شما نمی بینید؟ ۱۵ در آن وارد شوید و بسوزید. چه صبر کنید و چه صبر نکنید، فرقی برایتان ندارد؛ (زیرا) شما فقط به وسیله‌ی کارهایتان جزا داده می شوید (و خود کارهایتان، جزای شماست؛ نه چیز دیگر). ۱۶ پرهیزکاران در باغ‌هایی (عالی) و نعمتی فراوان (و بی نظیر) به سر می برند. ۱۷ و این در حالی است که از آنچه پروردگارشان به آنان داده، لذت می برند و پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ حفظ می کند. ۱۸ به پاس کارهایی که می کردید، به گوارایی بخورید و بیاشامید. ۱۹ این در حالی است که باراحت و آرامش، برتخت‌هایی که کنار هم چیده شده، نشسته اند، و آنان را با حوریانی سفیدرو و درشت چشم هم‌نشین می کنیم. ۲۰ و کسانی که ایمان آوردند و فرزندان‌شان در ایمان داشتند، به گونه‌ای (هرچند کمتر از پدران‌شان) پا جا پای آنان گذاشتند، فرزندان‌شان را (در قیامت) به آنان ملحق می کنیم، و (البته به

عز)

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾ اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا
 أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾
 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾ فَكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ
 وَوَقَّهْمُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾ كَلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ
 تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ
 عِينٍ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
 ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ
 رَهينٌ ﴿٢١﴾ وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾
 يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا يَلْغَوْنَ فِيهَا وَلَا يَأْتِيهِمْ ﴿٢٣﴾ وَيَطُوفُ
 عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ﴿٢٤﴾ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
 عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ
 ﴿٢٦﴾ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ
 نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ
 رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ
 الْمَنُونِ ﴿٣٠﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

سبب این کار،) از (پاداش) کارهای (خوب) آن (پدر)های (والامقام)، دژه‌ای نمی‌کاهیم؛ (زیرا) هر کس همراه کار خویش است. ۲۱ و پیایی هر میوه و گوشتی که میل داشته باشند، به آنان می‌دهیم. ۲۲ در آنجا، جامی پر (از شراب ناب بهشتی) را دست به دست می‌چرخانند که (نوشیدنش) هیچ سخن زشت و گناهی در پی ندارد. ۲۳ و خدمت‌کارانشان که (در سفیدی و زیبایی) همچون مروارید محافظت شده (در صدف) هستند، گرد آنان می‌چرخند. ۲۴ (در این مجالس عیش و طرب)، به یکدیگر رو کرده، از (حال و روز) هم (در دنیا) سؤال می‌کنند. ۲۵ می‌گویند: «ما پیش از این، (در دنیا)، در حالی که در میان خانواده‌مان به سر می‌بردیم، نگران (وضع‌مان در قیامت) بودیم؛ ۲۶ پس خدا (نیز) بر ما منت نهاد و ما را از عذاب بادِ سوزان (جهنم) حفظ کرد؛ ۲۷ (زیرا) ما پیش از این، او را می‌پرستیدیم. اوست که حقیقتاً (به بندگانش) محبت دارد و مهربان است.» ۲۸ (اکنون که از حق بودن قیامت آگاه شدی)، یادآوری و موعظه کن؛ زیرا تو به لطف پروردگارت، نه غیب‌گو هستی و نه دیوانه. ۲۹ آیا می‌گویند: «(محمد)، شاعری است که منتظریم حوادث تکان‌دهنده‌ی روزگار بر سرش آید (و از دستش راحت شویم)؟!» ۳۰ بگو: منتظر باشید؛ چون که من (هم) با شما منتظر (مرگ) هستم. ۳۱

عادی، کافی نبود.

با این مقدمات چگونه می‌توان پذیرفت که خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم، موضوع مهم جانشینی را وانهاده یا به مردمی که هنوز در ابتدای راه هدایت بوده‌اند، واگذاشته باشند؟ البته شیعه، به حق معتقد است که چنین وانهادنی در کار نبوده، و این را با صدها سند ثابت می‌کند. برای نمونه، ذیل آیات تبلیغ و اکمال (صفحات ۱۱۹ و ۱۰۷) توضیح داده شد که خصوصیات پیامی که خدای متعال، ابلاغش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده و آن را در اندازه‌ی کل رسالت دانسته (مفاد آیه‌ی تبلیغ) و حادثه‌ای که آن را مایه‌ی کمال دین، اتمام نعمت، خوشنودی خود از اسلام و نومی‌ی کافران از آن شمرده (مفاد آیه‌ی تبلیغ)، تنها با «غدير خم» و اعلام جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام انطباق دارد.

البته آنچه رخ نمود، مطابق امر خداوند نبود. گزارش نزدیک‌ترین اشخاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌ی آنچه پس از حضرت واقع شده، شایان توجه است: ۱- امیرالمؤمنین علیه السلام: «چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از دنیا برد، گروهی به جاهلیت بازگشتند. راه‌های باطل، آنان را هلاک کرد. بر آرای نادرست تکیه کردند و به بیگانگان پیوستند و از وسیله‌ای که مأمور به مودت آن بودند، جدا شدند؛ ساختمان (دین) را از بنیادش انتقال دادند و آن را در غیر جای خود بنا کردند...» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۰)؛ ۲- حضرت صدیقه طاهره علیه السلام: «چون خداوند، سرای انبیا را برای پیامبر خود برگزید و جایگاه برگزیدگان را منزلگاه او کرد، کینه‌ی دروویی‌ها آشکار و پرده‌ی دین دریده شد... شیطان سر از کیمینگاه خود در آورد و شما را به سوی خود فراخواند و بسیاری از شما را آماده‌ی پذیرفتن دعوتش و منتظر فریبش یافت. شما هم سبک‌بار در پی او دویدید و به آسانی در دام فریبش خزیدید. او آتش انتقام را در دل‌ها تان برافروخت. آثار خشم در چهره‌ی شما نمایان شد و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید و در غیر آب‌شخور خود وارد شوید...» (احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۱).

به‌رغم ناملایمات اشاره‌شده اما خط رسالت، توسط اوصیای الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و با تحمل دشواری‌ها و در سایه‌ی مظلومیت شدید استمرار یافت، حق ارایه و حجت تمام شد. به تعبیر زیارت جامعه‌ی کبیره، «در راه خدا چنان که حق جهاد است، کوشیدید، تا دعوتش را آشکار و واجباتش را تبیین کردید... سنت‌اش را به پا داشتید و در این راه به سوی رضای او ره‌سپار شدید...» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲). البته جبران کامل خساراتی که به بار آمد، تنها در حکومت جهانی حضرت ولی‌عصر (عج) به مصداق این آیه‌ی شریف تحقق خواهد یافت: «او کسی‌ست که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی آیین‌ها غالب کند...» (توبه/۳۳). /

۳۰. اهمیت رهبری

آیات ۲۹ و ۳۰، برخی از نسبت‌های دروغین مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در پی آن، اندیشه‌ی آنان در باره‌ی آینده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام را گزارش کرده‌اند؛ یعنی انتظار کشیدن برای مرگ وی تا به‌زعم خود آسوده شوند. خدای متعال به این چشم‌انتظاری پاسخی چنین تهدیدآمیز داده است: «بگو: منتظر باشید؛ که من [نیز] با شما از منتظرانم.» «این، امری تهدیدی و حاکی از واقعه‌ای در پیش روست که جا دارد منتظر تحققش باشند... و آن، هلاکت و وقوع عذاب بر آنان است.» (المیزان ج ۱۹، ص ۱۹). معنای این سخن آن است که آرزوی مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها یک فرافکنی و پاک کردن صورت مسئله یا فرار از مسئولیت است که مانع از عواقب کار و عذاب الهی نخواهد شد.

آیه‌ی شریف اما علاوه بر این، اندیشه‌ی عمومی و راه‌بردی در ذهن و برنامه‌ی دشمنان اسلام را نیز یادآور می‌شود: انتظار برای توقف یا استحاله‌ی حرکت نیرومند اسلام با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این گمان که اگر انواع اقدامات آنان - از جمله برپا کردن جنگ‌های متعدد - نتوانست مانع رشد اسلام شود، با رحلت حضرت، دین ابرتر می‌شود و راه مقابله و انهدام آن، با نفوذ و متلاشی‌کردنش از درون، هموار خواهد شد.

در این باره، نکاتی یادآوری می‌شود:

۱- تأثیر رهبری بر استمرار و عمق‌یابی حرکت‌های اجتماعی، امر مسلمی‌ست که نمونه‌های متعدد آن در تاریخ را به دو شکل می‌توان دید: مواردی که نقش پررنگ رهبری در اوج‌گیری جریان ایجادشده نمایان است؛ و مواردی که با حذف رهبر و نبود جانشین مناسب، جریان مربوط، به‌سرعت رو به افول نهاده است.

۲- نهضت بزرگ اسلام، از این حکم کلی مستثنا نبوده؛ بلکه مسئله به‌جهاتی در اینجا جدی‌تر بوده است؛ از جمله جدیت دشمنان خارجی که به شهادت آیه‌ی شریف، منتظر رحلت رهبر اسلام بودند؛ جریان خطرناک نفاق که اسلام را از درون تهدید می‌کرد (ن: ک: صفحات ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۰ و ۵۵)؛ نوپا بودن جریان فرهنگی اسلام به‌ویژه در برابر عمق نفوذ جاهلیت در مردم حجاز؛ و حجم عظیم معارفی که می‌بایست در قالب تعالیم دینی به بشریت انتقال می‌یافت. توضیح این‌که اسلام که آخرین دین الهی‌ست، باید نیازهای انبوه معرفتی و معنوی بشر را تا قیامت تکفل کند، و این، جایگاه ممتازی را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکل می‌داد؛ زیرا مدت کوتاه رسالت وی، برای انتقال مستقیم چنین معارف انبوهی به مردم



۳۱. **أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا** أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ۳۲. **أَمْ يَقُولُونَ** تَقْوَاهُ
 بَلْ لَأَيُّومِنُونَ ۳۳. **فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ** إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
 ۳۴. **أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ** أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۳۵. **أَمْ خَلَقُوا**
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَإَيُّوتُونَ ۳۶. **أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِيبِكِ**
 أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ ۳۷. **أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ** يَسْتَعِينُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ
 مُسْتَعْتَبَهُمْ بِسُلْطَنٍ مُبِينٍ ۳۸. **أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ** وَلَكُمْ الْبَنُونَ ۳۹. **أَمْ**
 تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُتَقَلِّبُونَ ۴۰. **أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ** فَهُمْ
 يَكْتُمُونَ ۴۱. **أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا** فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ ۴۲. **أَمْ لَهُمْ**
 آلِهَةٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۴۳. **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا**
 مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ۴۴. **فَذَرَهُمْ** حَتَّى يَلْقُوا
 يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۴۵. **يَوْمَ لَا يَغْنَى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ** شَيْئًا
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۴۶. **وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۴۷. **وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ** فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ
 بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ۴۸. **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ** وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ۴۹

۶۲

سُورَةُ الطُّورِ

آیاتها

ایشان هستند که (مقدرات الهی را) می‌نویسند؟! ۴۱ آیا می‌خواهند (برای نابودی تو و دین الهی) نیرنگی به کار گیرند؟ پس کافران خودشان دچار طرح نابودکننده‌ی (خداوند) شده‌اند. ۴۲ آیا آنان، خدایی جز «الله» دارند؟ خداوند، از شرک ورزیدن آنان پاك و منزّه است. ۴۳ اگر (عذاب بیاید و) تکه‌هایی از (اجرام) آسمان را در حال سقوط ببینند، (باز هم ایمان نمی‌آورند و) خواهند گفت: «(این‌ها،) ابرهائی به هم فشرده است.» ۴۴ (اینک که از کفرشان دست برمی‌دارند،) آنان را رها کن تا با روزشان روبه‌رو شوند؛ همان (روز) که جان‌شان در آن گرفته می‌شود؛ ۴۵ روزی که نقشه و نیرنگ (های) آنان، به‌هیچ‌وجه سودی به حال‌شان نخواهد داشت و (از هیچ سو) یاری نمی‌شوند. ۴۶ و کسانی که ستم کردند، عذابی غیر از این (نیز) دارند؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند. ۴۷ تا زمان حکم کردن پروردگارت صبر کن؛ زیرا تو زیر نظر و حمایت ما هستی. و هنگامی که (از خواب) برمی‌خیزی، در حالی که پروردگارت را می‌ستایی، (از هر عیب و نقصی) منزّه‌اش شمار. ۴۸ و در برخی از اوقات شب، و (نیز) هنگامی که ستارگان (با روشنایی صبح) پنهان می‌شوند، به تسبیح (و نیایش با) او مشغول باش. ۴۹

سورهی نجم (در مگّه نازل شده است)

۳۳ و ۳۴. قرآن، کلام خداست

آیه ی ۳۳، اتهام برخی مخالفان به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بازگفته است. آنان می‌گفتند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است. خدای متعال به این تهمت پاسخ می‌دهد که اگر راست می‌گویند، سخنی همانند قرآن بیاورند. این، اعلام دیگربارِ «تحدی» است؛ یعنی اگر این کتاب بشری بود، دیگران نیز می‌توانستند مانند آن را ارایه کنند، و چون نمی‌توانند، الهی بودن آن ثابت می‌شود.

خطاب آیه، با مخالفان اسلام است؛ ولی قصد ما، استفاده از متن آیه، در برابر کسانی‌ست که به حقانیت اسلام اعتراف دارند و برای تأکید بر این است که نص عبارات قرآن کریم، کلام خداوند و از ناحیه ی پروردگار متعال است.

در آیه ی ۳۳، اتهام مخالفان به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با فعل «تَقُولُ» بیان شده است. این فعل، یک بار دیگر نیز در آیه ی ۴۴ سوره ی حافه آمده: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ»: «اگر بعضی سخن‌ها را به ما نسبت می‌داد...»؛ که در آیات بعدی با تهدیدات شدیدی دنبال شده است. در «لسان‌العرب» (ج ۱۱، ص ۵۷۴) می‌خوانیم: «تَقَوَّلَ فلان علی باطلاً به من سخنی را نسبت داد که نگفته‌ام و بر من دروغ بست.» ابن عطیه اندلسی (مفسر قرن ۶ هجری) می‌نویسد: «تَقَوَّلَهُ یعنی سخنی را از دیگری نقل کرد و به او نسبت داد، و آن، دروغی خاص است.» (المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۱۹۲). مفسران دیگری نیز این قول را از او نقل یا آن را نظر برگزیده ذکر کرده‌اند (تعالبی در جواهرالحسان، ج ۵، ص ۴۱۵؛ ابویان اندلسی در البحرالمحیط، ج ۹، ص ۵۷۴؛ آلوسی در روح‌المعانی، ج ۱۴، ص ۳۷). قرطبی در باره ی معنای این فعل نوشته است: «... غالباً در مورد کذب به کار می‌رود و گفته می‌شود: قَوْلْتَنِي ما لم اقل؛ یعنی [به دروغ] ادعا کردی که آن سخن، سخن من است.» (الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۷۳).

در قرآن کریم، اتهام مخالفان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها با تعبیر «افترى علی الله کذبا»: «به دروغ به خداوند نسبت خلاف داد» یا «يَقُولُونَ افترأه» (هفت بار): «می‌گویند: قرآن را به دروغ به خداوند نسبت داده است» بیان شده، و این‌که در دو آیه، فعل «تَقَوَّلَ» که بار رفته، توجه ما را به ویژگی خاص این فعل جلب می‌کند. تعبیر ابن‌عطیه که آن را دروغی خاص دانسته،

شاید پاسخی به این توجه باشد. بر این اساس، تهمت مخالفان به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «دروغ دانستن این انتساب که قرآن را کلام خداوند معرفی می‌کرده‌اند» بوده، و آیه ی شریف، از ایشان دفاع و حضرت را از اتهام تبرئه می‌کند. معنای ضمنی این مفهوم، تأیید «انتساب کلام قرآن به خداوند» است. در غیر این صورت، برای دفاع از پیامبر می‌بایست می‌فرمود که ایشان چنین نسبتی به خدا نداده است که شما (مخالفان) آن را دروغ می‌خوانید.

آیات دیگر قرآن در این موضوع: کلام خدا بودن قرآن را از بسیاری از آیات دیگر نیز می‌توان دریافت. در اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: ۱- تعابیر «أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»: «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم» (یوسف ۲/۴؛ طه ۱۱۳) و «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (شوری ۷)، بر فرو فرستاده شدن آیات قرآن در شکل فعلی آن به زبان عربی دلالت می‌کنند، و شاید در این عبارات، وضوح بیشتری باشد: «بی‌گمان این (قرآن) نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است * روح‌الامین آن را نازل کرده است * بر قلب تو، تا از بیم‌دهندگان باشی * به زبان عربی آشکار.» (شعراء ۱۹۲-۱۹۵). این آیات، قالب نزول قرآن بر قلب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زبان عربی مبین دانسته که به معنای صدور و انتقال عین کلمات از ناحیه ی وحی و از جانب پروردگار متعال است؛ ۲- آیه ی ۱۹ سوره ی تکویر، در باره ی قرآن تصریح کرده است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»: «که این (قرآن)، کلام فرستاده ی بزرگواری‌ست.» این فرستاده، جبرئیل امین است؛ از جمله بدین دلیل که ادامه ی آیات، او را توصیف کرده، و در آیه ی ۲۳ می‌خوانیم که پیامبر، او را در افق روشن دیده است. قرآن، کلام جبرئیل است که در سمت فرستاده ی امین خدا، کلام خدا را ابلاغ می‌کند.

تعبیر اهل‌بیت وحی عَلَيْهِمُ السَّلَام

علاوه بر آیات الهی، سخنان اهل‌بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام که نزدیک‌ترین کسان به وحی و عالم‌ترین اشخاص به کنه حقیقت آن‌اند، منبع مهم بحث جاری‌ست. در سخنان آن بزرگواران، تعبیر «القرآن کلام‌الله» آمده است (توحید صدوق، ص ۲۲۴ از امام کاظم و امام هادی عَلَيْهِمُ السَّلَام و ص ۲۲۶ از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام). مورد دیگر، مقایسه ی میان قرآن و کلام انسان است. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «کلام خدا، برتری‌ای بر سایر سخنان دارد که مانند برتری خدا بر آفریدگانش است.» (البیان، ص ۱۸). /



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَاضِلًّا صَاحِبِكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْمَوْتَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۝۵
ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۝۶ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ۝۷ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ۝۸
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۝۹ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۝۱۰
مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ۝۱۱ أَفَتُمَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ۝۱۲ وَلَقَدْ رَءَاهُ
نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۝۱۳ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۝۱۴ عِنْدَ جَنَّةِ الْمَأْوَىٰ ۝۱۵
إِذِ يَعْنَىٰ السِّدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ ۝۱۶ مَا نَزَّاعَ الْبَصَرَ وَمَاطِعَىٰ ۝۱۷ لَقَدْ رَأَىٰ
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ۝۱۸ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّكَّ وَالْعُزَّىٰ ۝۱۹ وَمَنْوَةَ
التَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ۝۲۰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ۝۲۱ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ
ضِيزَىٰ ۝۲۲ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ ۝۲۳ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ ۝۲۴ فِاللَّهِ
الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ۝۲۵ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنَى
شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَنْ بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ۝۲۶

به نام خداوند بخشندهی مهربان
سوگند به ستاره، آنگاه که غروب کند؛ ۱
که هم‌نشین شما، (محمد) گمراه نشده و
از رسیدن به رشد و هدایت محروم نشده
است؛ ۲ (و هنگامی که پیام‌های خدا را
بازگو می‌کند)، از سر هوا و هوس سخن
نمی‌گوید؛ ۳ (بلکه) این (سخنان)، فقط وحیی
(الهی) است که (به او) الهام می‌شود؛ ۴ (وحیی)
که (آن فرشته‌ی نیرومند به او آموخته است؛
۵ (فرشته‌ای) که خردمند و نیرومند است،
(این وحی را) بدین صورت (به پیامبر یاد داد)
که کامل و بی‌نقص (و به شکل حقیقی‌اش در
حضور پیامبر) نمایان شد؛ ۶ در حالی که در
اوج آسمان قرار داشت. ۷ آنگاه نزدیک شد؛
بدین‌صورت که پایین آمد. ۸ پس (فاصله‌ی او با
پیامبر)، به اندازه‌ی (طول) دو کمان یا کمتر از
آن شد. ۹ آنگاه (خداوند به وسیله‌ی جبرئیل)، آن
سخنان والا و بی‌مانند را به بنده‌اش وحی کرد.
۱۰ قلب (پیامبر) در مورد (راست بودن) آنچه
(او با چشم خود) دید، به او دروغ نگفت، و
مشاهدات پیامبر، کاملاً حقیقی بود). ۱۱ آیا در
مورد آنچه (با چشم خود) می‌بیند، با او بحث

عز

و جدل می‌کنید؟؛ ۱۲ حال آن‌که به‌راستی در یک مرتبه‌ی دیگر که (آن فرشته) فرود آمده بود، او را دیده است؛ ۱۳ کنار
(آن) تک‌درخت سدر که در انتهای راه قرار دارد؛ ۱۴ که در کنارش، آن باغ و بوستان است که در آن آرام و قرار می‌گیرند.
۱۵ زمانی (جبرئیل را دید) که چیزی توصیف‌ناشدنی، آن تک‌درخت سدر را پوشاند. ۱۶ چشم (پیامبر) خطا نکرد و از حد
(طبیعی) خود فراتر نرفت. ۱۷ به‌راستی از میان آیات و نشانه‌های پروردگارش، بزرگ‌ترین (آن‌ها) را مشاهده کرد. ۱۸ در
مورد (بت‌های «لات» و «عزى» و (همچنین) «منات»، سومین بت (بی‌ارزش) دیگر (که آنان را تمثال دختران می‌دانید)، به
من خبر دهید. ۱۹ و ۲۰ آیا (فرزندان) پسر، برای شما هستند، و (فرزندان) دختر، برای خدا؟! ۲۱ در این صورت، این تقسیم
ظالمانه‌ای است. ۲۲ این (اسم‌هایی که بر این سنگ‌ها و چوب‌ها گذاشته‌اید)، فقط نام‌هایی‌ست که شما و اجداد و نیاکانتان
(بر آن‌ها) نهاده‌اید (و) خداوند هیچ دلیلی در مورد آن‌ها نازل نکرده است. آنان فقط دنبال گمان (و خیالات باطل) و تمایلات
نفسانی (خویش) هستند؛ حال آن‌که قطعاً از جانب پروردگارشان، برای آنان هدایت آمده است. ۲۳ آیا (هر) آنچه انسان آرزو
کند، خواهد داشت؟ ۲۴ (چنین نیست؛) زیرا آخرت و دنیا فقط برای خداست. ۲۵ چه بسیار فرشتگان آسمانی که شفاعت‌شان به
هیچ وجه سودی ندارد، مگر پس از اجازه و رضایت خداوند در مورد (شفاعت) هر کس که (خود) بخواهد (و صلاح بدانند). ۲۶

۲۶. شفاعت

«شفاعت»، در لغت، به دو معناست: ۱. قرار دادن دو تک در کنار هم و زوج ساختن آن‌ها؛ ۲. درخواست کسی (شافع) از دیگری (مشفوع عنده) برای حاجتِ شخص سوم (مشفوع له) (لسان‌العرب، ج ۸، ص ۱۸۳). مورد دوم، معنای مورد بحث ما و موضوع اکثر قریب به اتفاق آیاتیست که مشتقات «ش.ف.ع» در آن به کار رفته، و مصداق مهم آن، «طلب شفیع از خدای متعال برای عفو یا تخفیف مجازات خطاکاران در قیامت» است. تعبیر «الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ» (سبأ/۲۲) و «يَشْفَعُ عِنْدَهُ» (بقره/۲۵۵) در قرآن که از شفاعت نزد خدا سخن می‌گوید و نشان از سه‌محوره بودن معنا دارد، همچنین سیاق آیات کاملاً نشان می‌دهد که صحنه‌ی تحقق شفاعت، قیامت است؛ مانند آیات ۸۶ و ۸۷ سوره‌ی مریم: «و مجرمان را با حال تشنگی به جهنم می‌رانیم * آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.»

اکنون به چند نکته‌ی مهم در باره‌ی شفاعت توجه کنید:

شفاعت؛ شاخه‌ای از فضل الهی

عدل یعنی ترازو گذاشتن و وزن‌کشی کردن یک عمل، و به اندازه‌ی آن، جزا دادن. وزن‌کشی، نتیجه‌ای ثابت و قطعی دارد. اگر حقوق مقرر یک کارگر داده شود، عدل رعایت شده است. فضل، به معنای «بخشش فراتر از استحقاق»، شعاعی بسیار فراتر از عدل دارد؛ مانند پرداختِ تشویقی به کارگر (افزون بر حقوق او). میزان فضل، به گرم و گشاده‌دستی پرداخت‌کننده (در حیطه‌ی امکانات او بستگی) دارد. البته این به معنای حذف کامل حساب و کتاب نیست. کارفرمایی که به برخی از کارگزارانش بیش از حقوق آنان می‌پردازد، طبعاً باید حکمت را در این کار رعایت کند. در نتیجه، این که کسی مشمول بخشش بیشتر شده، تابع حکمتی بوده است. به این ترتیب، دریافت مستمری مقرر، اجرای عدل، حق یک کارگر و مطالبه‌پذیر از سوی اوست؛ اما دریافت مزایای تشویقی، گرچه مطابق حکمت باشد، مطالبه‌پذیر نیست. همچنین فضل، عدل را نقض نمی‌کند؛ اما حیطه‌ی وسیع‌تری دارد و گزینه‌های بیشتری را فراروی تصمیم‌گیر می‌نهد. فضل، ضد عدل نیست؛ بلکه فراتر از آن است.

شفاعت، یکی از شاخه‌های فضل الهی در قیامت است؛ چنان‌که عفو و بخشش برخی گناهان در قیامت، یا جزا دادن مطابق بهترین کار یک نفر، فضل است (ن.ک: نحل/۹۶ و ۹۷). «... تا خداوند، آنان را به بهترین اعمالی که کرده‌اند، پاداش دهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید...» (نور/۳۸). نامه‌ی اعمال

انسان‌ها در میزان عدل قیامت، یک وزن و معدّل مشخص دارد، و اگر به همان اندازه مجازات شوند، عدالت برقرار شده است؛ اما اگر بنا شد به کسی بر اساس فضل جزا داده شود، گزینه‌های فراوانی وجود خواهد داشت. خلاصه این که فضل الهی، بی‌حکمت نیست؛ اما محدودیت عدل را ندارد: «آن‌ها که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند، پاداششان را کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود، بر آن‌ها خواهد افزود.» (نساء/۱۷۳).

شفاعت، یکی از طرق تبلور فضل الهیست؛ طریقی که تحقق فضل در آن، با واسطه است، و خداوند متعال، به درخواست شخص ثالثی - یعنی شفیع - فضل خود را نصیب فرد مورد شفاعت می‌کند. توضیح داده شد که فضل، مبتنی بر حکمت است و شفاعت نیز از مصادیق فضل است. این که بر اساس آیات، شفاعت‌شوندگان باید مورد رضایت الهی باشند و اذن شفاعت‌شان صادر شده باشد، وجود حکمت را تضمین می‌کند. بر اساس توضیح اخیر اما شفاعت، حکمتی اضافه‌تر از تعلق مستقیم فضل الهی دارد که تکریم شافعان روز قیامت است. خدای متعال، علاوه بر آن که فضل خود را متوجه شفاعت‌شدگان می‌کند، به شفاعت‌کنندگان نیز تفضلی می‌نماید؛ زیرا قدر و منزلت آنان نزد خود را بر اهل محشر آشکار می‌کند. آیات متعددی در قرآن، وقوع شفاعت در قیامت را مشروط به اذن و رضایت الهی کرده است؛ از جمله آیه‌ی ۲۶ همین سوره که سخن از فرشتگان بسیاری گفته که شفاعت آن‌ها جز برای هر کس که خدا بخواهد و راضی باشد و اجازه دهد، سود نمی‌بخشد. این مضمون، از جمله در آیات بقره/۲۵۵؛ طه/۱۰۸ و ۱۰۹؛ انبیاء/۲۶ تا ۲۸؛ سبأ/۲؛ و نجم/۲۶ نیز آمده است. البته سیاق این آیات نشان می‌دهد که اذن و رضایت الهی، بی‌گمان در باره‌ی اشخاصی محقق خواهد شد و شفاعت به وقوع خواهد پیوست. روایات متواتر فریقین نیز به‌وضوح بر این نکته گواهی می‌کند (ن.ک: مدثر/۴۸، ص ۵۷۷).

شفاعان چه کسانی‌اند؟

در آیه‌ی شریف، سخن از شفاعت فرشتگان است. در سایر آیات قرآن نیز شفیعان دیگری جز آنان معرفی نشده‌اند؛ اما این به معنای محدود بودن شفاعت قیامت به ملائک نیست، و روایات بیش از حد تواتر، شافعان دیگری را معرفی کرده‌اند که در رأس آنان، حضرت ختمی مرتبت ﷺ قرار دارند (ن.ک: ضحی/۵، ص ۵۹۶)؛ سپس اهل بیت حضرت ﷺ، انبیا، اولیا و شهدا، تا برسد به مؤمنان صالح. عیاشی در روایتی از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که ضمن آن بیان شده است: «... انبیاء و شفاعت می‌کنند، سپس نوبت به مؤمنان می‌رسد و آنان شفاعت می‌کنند...» (بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۷۹). / م



إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَىٰ ﴿٧٦﴾
 وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
 الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٧٨﴾ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ
 الدُّنْيَا ﴿٧٩﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ
 سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ ﴿٨٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا
 فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا
 بِالْحُسْنَىٰ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبْرَ الْأَسْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ﴿٨٢﴾
 إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
 وَإِنَّكُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
 بِمَنِ اتَّقَىٰ ﴿٨٣﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿٨٤﴾ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ ﴿٨٥﴾
 أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْ يَرَىٰ ﴿٨٦﴾ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ
 مُوسَىٰ ﴿٨٧﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٨٨﴾ أَلَا تَرَىٰ وَرِزْقَهُ وَزَرَ أُخْرَىٰ
 ﴿٨٩﴾ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٩٠﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٩١﴾
 ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٩٢﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٩٣﴾
 وَأَنَّ هُوَ أَضْحَكَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٩٤﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٩٥﴾

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از فرشتگان همچون یک (موجود) ماده نام می‌برند. ۲۷ آنان به این (پندار باطل)، هیچ علم و دانشی در دست ندارند. آنان فقط از گمان پیروی می‌کنند؛ (حال آن‌که) گمان به هیچ وجه (انسان را) از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند. ۲۸ بنابراین، از کسی که به یاد ما پشت می‌کند و فقط زندگی دنیا را می‌خواهد، روی گردان. ۲۹ نهایت درک و فهم‌شان همین (قدر) است. پروردگار تو به (حال) کسی که از راهش منحرف شده و آن را گم کرده، آگاه‌تر است. و (همچنین) به (حال) کسی که هدایت شده، آگاه‌تر است. ۳۰ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط برای خداست، و هدف (از این آفرینش)، این است که بدکاران را با کارهایشان کیفر دهد و نیکوکاران را با بهترین (پاداش خود یعنی بهشت) پاداش دهد؛ ۳۱ هم‌آنان که از گناهان بزرگ و کارهای زشت پرهیز می‌کنند. ولی (ممکن

است) گاه‌گاهی گناهی اتفاقی - و نه از روی عادت - از آنان سر بزند. (در این حالت)، آموزش پروردگارت فراگیر است. و زمانی که شما را از زمین پدید آورد، و آنگاه که شما در شکم‌های مادران‌تان (به صورت) جنین‌هایی بودید، او از (همه به) حال شما آگاه‌تر بود؛ پس خودتان را پاک و بی‌عیب جلوه ندهید. او به (حال) کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کنند، آگاه‌تر است. ۳۲ (اکنون که چنین است)، از کسی که (از انفاق در راه خدا) روی گرداند و اندکی (صدقه) داد، و (پس از آن، صدقه دادن را) قطع کرد، برایم بگو. ۳۳ و ۳۴ آیا نزدش علم غیب است، و بدین وسیله، (آینده را) می‌بیند؟ ۳۵ آیا او از محتوای کتاب (آسمانی) موسی آگاه نشده است؟؛ ۳۶ و (نیز محتوای کتاب آسمانی) ابراهیم؛ همو که حق (بندگی) را کاملاً ادا کرد؟ ۳۷ (محتوای آن کتاب‌ها، این بود) که هیچ گنه‌کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ ۳۸ و این‌که انسان (در آخرت) فقط مالک اعمال خویش است؛ ۳۹ و این‌که به زودی کارهایش (به او) نشان داده می‌شود؛ ۴۰ آنگاه (دقیق و) کامل، با اعمالش کیفر و پاداش داده می‌شود؛ ۴۱ و این‌که سیر و حرکت (در آفریدگان)، فقط به مالک و صاحب‌اختیارت ختم می‌شود؛ ۴۲ و این‌که اوست که می‌خنداند و می‌گریاند؛ ۴۳ و این‌که اوست که می‌میراند و حیات می‌بخشد؛ ۴۴

۴۲. تنزیه خداوند در مرتبه‌ای برتر

پیش از این، در باره‌ی منزّه بودن خدای متعال و تعبیر قرآنی «سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُوْنَ» (ن.ک: ص ۵۴۸) و سُبُوْحِيَّت و تَنْزَهُ خداوند از ویژگی‌های مادی سخن گفته شد؛ اما منزّه دانستن خدای متعال از وصف شدن، در همین مرتبه (نفی ویژگی‌های مادی) پایان نمی‌یابد و مراتب بسیار دقیق‌تری دارد. در این آیه‌ی شریف، سخن از این است که نهایت «امر» به خدا ختم می‌شود؛ اما منظور از امر، در آیه ذکر نشده و اصطلاحاً مجمل است. از امام صادق (ع) در شرح آن نقل شده است: «هرگاه کلام به خداوند رسید، (از سخن) دست بکشید.» (کافی، ج ۱، ص ۹۲).

توضیح مطلب را با ذکر احادیثی که مضمون متواتری دارند، پی می‌گیریم:

۱- امیرالمؤمنین (ع) در بیانی مطلق فرموده است: «من وصفه فقد حدّه» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲): «هرکس خداوند را وصف کند، او را محدود کرده است.» وصفی که ساخته‌ی ما باشد، در حد عقل خود ما، و بنابراین، محدود است. البته این نهی، استثنایی نیز دارد که در روایات بر آن تأکید شده، و از جمله امام کاظم (ع) فرموده است: «خداوند، بلندمرتبه‌تر، برتر و عظیم‌تر از آن است که عمق صفتش شناخته شود. پس بدانچه خود را بدان وصف کرده، توصیفش کنبد و از غیر آن دست بردارید.» (کافی، ج ۱، ص ۱۰۲). این سخن نیز تأکیدی بر ناتوانی عقل در شناخت صفات الهی است.

البته جمع میان این امر و نهی هم موضوع دقیقی است: نهی از «وصف کردن خداوند که موجب محدود کردن می‌شود» و امر به «وصف کردن خداوند بدانچه خود را بدان وصف کرده است». پس راه حل چیست؟

۲- در ضمن حدیثی از امام جواد (ع) می‌خوانیم: «... این که می‌گویی خدا قدیر است، خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نمی‌کند. با این کلمه، عجز را از او نفی کرده و ناتوانی را غیر او قرار داده‌ای. نیز این که می‌گویی خدا عالم است، با این کلمه، جهل را از او نفی کرده و جهل را غیر او قرار داده‌ای ... پروردگار خود را شنوا می‌نامیم ... از آن جهت که آنچه با گوش درک شود، بر خدا پوشیده نیست ... همچنین او را بینا می‌نامیم؛ از آن جهت که آنچه با چشم درک شود، مانند رنگ و شخص و غیر این‌ها، بر او پوشیده نیست ...» (کافی، ج ۱، ص ۱۱۷). از این تعلیم امام (ع) می‌آموزیم که کاربرد صفاتی که خداوند برای خویش ذکر کرده، به معنای نفی نقصان مقابل آن است:

انتساب صفت قدیر، یعنی نفی عجز. نفی نقصان و کاستی اما مستلزم نسبت دادن دریافت‌های محدود بشری به خداوند نیست. بدین ترتیب، اوصافی که خدا برای خود به کار برده، با معنایی «نافی نقص» به خدای متعال نسبت داده می‌شود. البته در این روند باید بسیار سعی کرد که ذهن به سمت صورت‌سازی نرود. فراتر از این، هر چه به خدای متعال نسبت داده شود، مردود و مشمول «سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُوْنَ» است.

هدارهای توحیدی دیگر از ائمه‌ی معصومین (ع)

در فرهنگ اعتقادی شیعه، حیطه‌ی خداشناسی بسیار حساس معرفی، و پرهیزهای جدی در باره‌ی آن داده شده است: الف - «خداوند متعال، شبیه هیچ چیز، و چیزی شبیه او نیست، و هر آنچه که در اندیشه‌ها بگنجد، غیر از اوست.» (توحید صدوق، ص ۸۰)؛ ب - «... آفریدگار جز به آنچه خودش را توصیف کرده، وصف نمی‌شود. چگونه توصیف شود در حالی که حواس از دریافتنش و عقلاها از رسیدن به او و خطورات فکری از حد زدن به او ناتوان است و چشم (های دل) بر او احاطه نمی‌یابد؟! خداوند از آنچه توصیف‌کنندگان در باره‌ی او می‌گویند، برتر است ...» (کافی، ج ۱، ص ۱۳۸)؛ ج - «... خدایی که عقلاها به نهایت او نمی‌رسد تا کیفیت او در دست‌ریش باشد، و خطورات عقل بدو نمی‌گذرد تا محدود و تغییرپذیر باشد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱).

در این قبیل روایات - که در منابع روایی ما بسیارند - هر نوع تشبیه‌گری و هر گونه خطور فکر بر خداوند متعال، به شدت نفی شده است. افزون بر این، راه‌یابی اندیشه به ساحت الهی نیز در حکم تشبیه شمرده شده است. چرا؟ رمز مسئله این است که تفکر در باره‌ی خداوند، به منزله‌ی تطبیق دادن قالب‌های فکری محدود بشر - که تنها با مخلوقات سنخیت دارد - بر باری تعالی است و از این جهت، تشبیه خالق به مخلوق و مستلزم شرک است. بنابراین، این روال، لحن تندتری به خود می‌گیرد: «هر کس خدا را به خلقتش تشبیه کند، مشرک است.» (توحید صدوق، ص ۶۹).

در اینجا، دو تعبیر تنزیهی قرآن (ن.ک: ص ۵۴۸) به یک جا می‌رسد: «سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ»؛ و «... عَمَّا يُصِفُوْنَ». پس تنزّه خداوند از شریک داشتن و از آنچه وصف می‌کنند، به یک نتیجه می‌رسد و راز دستور آیه‌ی شریف به سکوت روشن می‌شود؛ زیرا سخن گفتن جز در محدوده‌ی مجاز یادشده، مستلزم توصیف عقلی است که به تشبیه، و آن نیز به شرک منجر می‌شود. /م

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۗ (۴۵) مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ۗ (۴۶) وَأَنَّهُ
عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَىٰ ۗ (۴۷) وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ۗ (۴۸) وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ
الشَّعْرَىٰ ۗ (۴۹) وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ۗ (۵۰) وَتَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ ۗ (۵۱)
وَقَوْمِ نُوحٍ مِن قَبْلُ أَنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ۗ (۵۲) وَالْمُؤْتَفِكَةَ
أَهْوَىٰ ۗ (۵۳) فَغَشَّاهَا مَا عَشَىٰ ۗ (۵۴) فَبَيَّءَ الْآلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ۗ (۵۵)
هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذِيرِ الْأُولَىٰ ۗ (۵۶) أَرَفَتِ الْأَظْفِقَةَ ۗ (۵۷) لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ
اللَّهِ كَاشِفَةٌ ۗ (۵۸) أَفَمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجَّبُونَ ۗ (۵۹) وَتَضْحَكُونَ
وَلَا تَبْكُونَ ۗ (۶۰) وَأَنْتُمْ سَلْمِدُونَ ۗ (۶۱) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ۗ (۶۲)

سُورَةُ النِّجْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۗ (۱) وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا
وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۗ (۲) وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ۗ (۳) وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْآنبيَاءِ
مَافِيهِ مُزَجَّرٌ ۗ (۴) حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النَّذِيرُ
ۗ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ ۗ (۶)

و این که او از نطفه‌ای (به ظاهر پست و بی‌ارزش) در آن زمان که در رجم ریخته می‌شود، دو نوع نر و ماده را آفرید؛ ۴۵ و ۴۶ و این که آفرینش دوباره (در قیامت)، بر عهده‌ی اوست؛ ۴۷ و اوست که بی‌نیاز می‌کند و مال و سرمایه می‌بخشد؛ ۴۸ و این که مالک و صاحب‌اختیار (ستاره‌ی «شعری»، اوست؛ ۴۹ و این که او نخستین (قوم) عاد را هلاک کرد؛ ۵۰ و (همچنین قوم) ثمود را؛ به طوری که (کسی از آنان را) باقی نگذاشت. ۵۱ و پیش از این، قوم نوح را (هلاک کرد). آنان ستم‌کارتر و سرکش‌تر (از آن دو قوم) بودند. ۵۲ و شهرهای زیر و رو شده‌ی (قوم لوط) را (بالا برد و) بر زمین کوبید. ۵۳ پس آنجا را با عذابی وصف‌ناشدنی پوشاند. ۵۴ پس در مورد کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شک داری و (کدام را) انکار می‌کنی؟ ۵۵ این (پیامبر)، هشداردهنده‌ای از (سخن) هشداردهندگان گذشته است. ۵۶ آن حادثه‌ی قریب‌الوقوع (یعنی قیامت) نزدیک شده است. ۵۷ کسی جز خداوند،

(سختی‌های) آن را برطرف نمی‌کند. ۵۸ پس آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ ۵۹ و در حال غفلت و تکبر می‌خندید و (به حال خود) نمی‌گریید؟ ۶۰ و ۶۱ پس به خدا سجده کنید و (او را) بپرستید. ۶۲ سوره‌ی قمر (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

قیامت بسیار نزدیک شد و ماه شکاف برداشت. ۱ اگر معجزه‌ای را ببینند، پشت می‌کنند و می‌گویند: «(این) جادویی نیرومند (و مؤثر) است.» ۲ (پیامبر و معجزاتش را) انکار کردند و از هوا و هوس‌های خویش پیروی کردند، و (سرانجام)، هر چیزی (در جایگاه خود) قرار می‌گیرد (و حق و باطل روشن می‌شود). ۳ به راستی از اخبار (قیامت و امت‌های گذشته)، چیزهایی برایشان آمده که در آن‌ها، منع و بازداشتن (از کفر و نافرمانی) وجود دارد. ۴ (این اخبار و آیات الهی)، حکمتی کامل و بی‌نقص است؛ ولی هشدارها سودی ندارد. ۵ بنابراین، از آنان روی گردان (و رهایشان کن، و) روزی (را یاد کن) که آن دعوت‌کننده، (خلایق را) به چیزی سخت و هولناک فرا می‌خواند؛ ۶

۱ و ۲. معجزه‌ی شکافته شدن ماه

آیه‌ی یکم، از نزدیک شدن قیامت و شکافته شدن ماه خبر می‌دهد. در المیزان می‌خوانیم: «این آیه به معجزه‌ی شق القمر که خدای متعال به دست پیامبر ﷺ در مکه و قبل از هجرت در پی درخواست مشرکان جاری کرد، اشاره می‌کند. روایات این داستان هم فراوان (مستفیض: نزدیک به تواتر) است. چنان‌که گفته شده، هم‌ای اهل حدیث و مفسران، بر قبول این احادیث اتفاق دارند.» (ج ۱۹، ص ۵۵). در ادامه، این نظر که افعال ماضی آیه (اَقْرَبَتْ و اِنْشَقَّتْ)، برای آینده‌ی نزدیک به کار رفته، و آیه‌ی شریف و شکافته شدن ماه، به حوادث قیامت مربوط است، رد شده و آمده است: «آیه‌ی بعدی که می‌فرماید: و اگر نشانه (و معجزه‌ای) را ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: این سحری مستحکم است، این نظر را رد می‌کند؛ زیرا سیاق آیات، روشن‌ترین شاهد است بر این‌که منظور از واژه‌ی آیه، مطلق معجزه است و شامل شکافته شدن ماه هم می‌شود؛ یعنی اگر دو نیم شدن ماه را هم ببینند، می‌گویند سحری مستحکم است. به‌روشنی، قیامت، روزی است که همه‌ی حقایق آشکار می‌شود (و روز پرده‌پوشی نیست) ... و معنا ندارد که در چنین روزی، بعد از دیدن نشانه‌ای آشکار بگویند این سحر است. پس گریزی نیست جز این‌که بگوییم منظور آیه، شق القمر است؛ یعنی معجزه‌ای که واقع شده تا مردم را به سوی حق و صدق دلالت کند...» (همان).

اگر پرسیده شود که عبارت «قیامت نزدیک شد» در ابتدای آیه به چه معناست، می‌گوییم: قرآن کریم، قیامت را نزدیک می‌داند؛ چنان‌که در آیه‌ی آخر سوره‌ی نبأ فرموده است: «ما به شما در باره‌ی عذاب نزدیکی هشدار دادیم؛ در روزی که انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده، می‌بیند...» با این نگرش، بیان تفسیر صافی (ج ۵، ص ۹۹) در باره‌ی آیه‌ی صدر کلام موجه است که «قیامت نزدیک شد، یعنی بعد از رسول خدای ﷺ چیزی تا قیامت نخواهد بود؛ در حالی که نبوت و رسالت پایان گرفته است.»؛ یعنی ختم نبوت، خود از علایم نزدیک بودن قیامت محسوب می‌شود.

معجزات و علم

نظام عالم، بر اساس روابط سبب و مسببی نهاده شده است. انسان، بر اساس تجربه و علم، در پی کشف سببیت‌هاست. ما به تجربه می‌یابیم که آتش حرارت ایجاد می‌کند، یا فلان عامل، باعث فلان بیماری یا شفای از بیماری مشخص می‌شود. اگر تجربه‌ها را در قالب‌های دقیق قرار دهیم و به هم بیفزاییم، یافته‌های علمی نمودار می‌شوند؛ اما همین یافته‌های قطعی

علم بشر، مانند این‌که آتش حرارت دارد، در برابر امر خداوند تاب نمی‌آورد، و به فرمان الهی، آتش هولناک مُرود بر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام سرد و ایمن می‌شود. نکته‌ی مهم این است که نمی‌توان یافته‌های علمی را اگر در تعارض ظاهری با معجزات قرار گرفت، مایه‌ی انکار آن‌ها قرار داد. در تفسیر المیزان، ضمن همین بحث آمده است: «خدای متعال به هر چه بخواهد و اراده‌اش بدان تعلق گیرد، راهی دارد؛ هرچند راه‌های عادی شناخته‌شده، در آنجا ناکارآمد باشند. در چنین حالتی، دو احتمال وجود دارد: این‌که خداوند، امر مورد نظر را بدون جریان انداختن اسباب مادی و علل طبیعی و به صرف اراده‌ی خود به انجام رساند؛ یا در آن مورد، اسباب طبیعی پوشیده بر علم ما در بین باشد که خدا بدان‌ها احاطه دارد و با آن اسباب، کاری را که می‌خواهد، محقق می‌کند...» (ج ۱، ص ۱۷۷).

گزینه‌ی دوم، مثل این است که کسی اگر مشاهده کند که جسم سنگینی از جا بلند شد، حتماً دنبال سببی مانند زور بازو یا طنابی که به آن بسته شده و نیرویی را منتقل می‌کند و مانند آن می‌گردد؛ در حالی که ممکن است نیرویی مغناطیسی آن را جا به جا کرده باشد که نه به چشم دیده می‌شود و نه برای شخص مذکور شناخته شده است. این شخص نباید استعجاب و تصور کند که خلاف عقل یا سحر و جادویی رخ داده؛ بلکه باید بداند که اسبابی در عالم وجود دارد که بر او ناشناخته است، و این‌گونه اسباب، چه بسیارند.

این بیان، برای رفع دغدغه نسبت به قابل جمع بودن ساختار معجزات با مبانی عقلی مفید است؛ اما همه‌ی سخن نیست.

گزینه‌ی نخست (در عبارات نقل شده از المیزان، که خداوند، کاری را بدون اسباب مادی و علل طبیعی به انجام می‌رساند) نیز از افق بالاتری به قصه می‌نگرد؛ این‌که خداوند هیچ نیازی به اسباب مادی ندارد. البته مسئله را از زاویه‌ی دیگر نیز می‌توان دید: خداوند، «مَسْبَبُ الاسباب» است؛ یعنی سببیت اسباب را لحظه به لحظه به آن‌ها می‌دهد. پس می‌تواند آن را بگیرد یا تغییر دهد. خداوند خواسته و امر تکوینی فرموده که آتش بسوزاند، و اگر امر کند، همان آتش، سرد و ایمن می‌شود. به لحن آیه توجه کنید: «گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و ایمن باش.» (انبیاء/۶۹). در روایت نیز آمده است: «... خداوند، آتش را بر او سرد و ایمن قرار داد.» (امالی طوسی، ص ۴۵۷). به امر تکوینی خدای متعال، همان آتش که داغ بود، سرد و ایمن شد؛ یعنی سببیت آن تغییر یافت و به‌رغم ایجاد حرارت تا پیش از این، سبب ایجاد خنکایی دل‌پذیر شد. /



لج

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿٧﴾
 مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكُفْرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾ كَذَّبَتْ
 قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا
 رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ
 ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ ﴿١٢﴾
 وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسِّرَ ﴿١٣﴾ تَجْرَى بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ
 كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ
 عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ
 ﴿١٧﴾ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
 رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ
 نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
 لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذْرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوا أَبَشْرًا
 مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِدَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٢٤﴾ أَلَيْسَ الَّذِي كُذِّبَ عَلَيْهِ
 مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مِنَ الْكَذَّابِ
 الْأَشِرِّ ﴿٢٦﴾ إِنَّا مَرْسَلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

در حالی که چشمانشان (از ترس و ذلت) فرو افتاده، همچون ملخ‌هایی که (به هر سو) پراکنده شده‌اند، از قبرها (یشان) بیرون می‌آیند؛ ۷ (و با ترس و وحشت) نزد آن دعوت‌کننده می‌شایند. کافران خواهند گفت: «این، روزی سخت و دشوار است.» ۸ پیش از این‌ها (نیز) قوم نوح (رسالت او را) آشکار کردند؛ بدین‌صورت که بنده‌ی (خاص) ما را دروغگو شمردند و گفتند: «دیوانه است.»؛ و (آن بنده‌ی صالح، با آزار و اذیت، از فعالیت‌هایش بازداشته شد. ۹ آنگاه پروردگارش را خواند (و گفت): «من مغلوب (این قوم) شده‌ام؛ پس (به سبب بدکاری‌شان، آنان را) مجازات کن.» ۱۰ پس درهای آسمان را با آبی که به شدت می‌بارید، گشودیم. ۱۱ و زمین را برای بیرون آوردن آب شکافتیم؛ در حالی که (گویی سراسر آن را) چشمه‌هایی (فرا گرفته) بود. پس آب‌های آسمان و زمین، بر اساس فرمانی که (از سوی خدا) مقدر شده بود، به یکدیگر رسیدند. ۱۲ و نوح را بر آن (کشتی) که تخته‌های چوب و میخ‌هایی داشت، سوار کردیم؛ ۱۳ در حالی که زیر نظر و حمایت ما حرکت می‌کرد. (چنین کردیم) تا پاداشی باشد برای کسی که (وجودش نعمت بود؛ ولی

آن نعمت) ناسپاسی شد. ۱۴ به‌راستی آن (کشتی) را نشانه‌ای به جای گذاشتیم؛ آیا کسی هست که عبرت گیرد؟ ۱۵ (اکنون که سرنوشت آنان را فهمیدید، بگویید حق بودن) عذاب و هشدارهای من چگونه بوده است؟ ۱۶ به‌راستی قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟ ۱۷ (قوم) عاد هشدارهای (هود) را دروغ شمردند؛ پس (سرنوشت‌شان را ببینید و بگویید حق بودن) عذاب و هشدارهای من چگونه بوده است؟ ۱۸ ما تندبادی سرد و غرنده را در روزی شوم که شومی‌اش (تا هشت روز) ادامه داشت، به سوی آنان فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم؛ ۱۹ (بادی) که آن مردم (تنومند) را از جای خود برمی‌گند (و بر زمین می‌کوبید؛ چنان‌که) گویی تنه‌های درختان خرما هستند که از ریشه درآمده‌اند. ۲۰ (اکنون که سرنوشت‌شان را فهمیدید، بگویید حق بودن) عذاب و هشدارهای من چگونه بوده است؟ ۲۱ به‌راستی قرآن را برای پندگرفتن آسان کرده‌ایم. پس آیا کسی هست که پند گیرد؟ ۲۲ (قوم) ثمود، هشدارهای (صالح) را دروغ شمردند. ۲۳ پس گفتند: «آیا از بشری تک و تنها (و بی‌یاور) که از نوع خود ماست، پیروی کنیم؟! در این صورت قطعاً ما در اشتباه و حماقت (بزرگی) به سر خواهیم برد. ۲۴ آیا از میان ما، وحی بر او نازل شده است؟ (چنین نیست؛) بلکه او بسیار دروغگو و مغرور و سرمست است.» ۲۵ بی‌گمان فردا خواهند دانست که چه کسی دروغگو و مغرور و سرمست است. ۲۶ (ای صالح)، ما برای آزمایش آنان، این ماده‌شتر را نزد آنان خواهیم فرستاد. پس منتظر (عکس‌العمل) آنان باش و هرچند زحمت داشته باشد، صبر کن. ۲۷

قبیل موارد یادشده، برای نشان دادن شرافت آن مخلوق است. همین‌که خدای متعال، آن شتر را ناقة الله توصیف فرموده، ثابت می‌کند که ارزش بسیاری داشته است؛ هرچند وجه این اهمیت برای ما خیلی آشکار نباشد. باید توجه کرد که شرافت‌های ویژه‌ای که در موارد مذکور و مانند آن ثابت شده، یکسان نیست، و میزان این ارزش، به معنای مضاف و قراین موجود در سیاق آیه و غیر آن بستگی دارد.

اضافات تشریفیهی خداوند در بارهی حجت‌های خود

خدای متعال، در بارهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت حضرت علیهم السلام، اضافات حقیقی فراوانی برای ذات مقدس خود قرار داده است؛ مانند: حجة الله، خلیفة الله، ولی الله، امین الله، باب الله و ...؛ که هر یک، بار عظیمی از معنا را در خود دارد؛ اما علاوه بر این‌ها، برخی از اوصاف نقل شده برای آن بزرگواران، در قالب اضافه‌ی تشریفیه به ذات مقدس الهی و دارای لطافت خاصی در معناست. به این نمونه‌ها توجه کنید:

۱- از امام باقر علیه السلام، ضمن روایاتی، این تعبیر نقل شده است: «... نحن عین الله فی خلقه و یده المبسوطة بالرحمة علی عباده ...»؛ «... نحن لسان الله ...» (کافی، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۵). این تعبیر، ضمن دارا بودن شرافت فوق العاده، مفاهیم بسیار والایی نیز دارند. در فرموده‌ی «ما دست به رحمت گسترده شده‌ی الهی بر بندگانش هستیم»، معنای «بَدُّ الله» بودن آنان، وساطت‌شان در رسیدن رحمت الهی به بندگان است؛ همان‌گونه که «عین الله» بودن آنان، یعنی چشم ناظری که از سوی خداوند، شاهد بر اعمال انسان‌هاست (ر.ک: اصول کافی، جلد ۱، ص ۲۱۹).

۲- در بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام، «شمشیر خداوند که بر روی کفار و منافقان می‌کشد» (امالی طوسی، ص ۵۰۶) توصیف شده است (توجه کنید که فاعل جمله، خدای متعال است؛ یعنی خداوند این شمشیر را می‌کشد). در زیارت‌نامه‌ای خطاب به امام عصر (عج) نیز تعبیر «شمشیر خدا که گُند می‌شود» آمده است (مصباح‌المنتهجد، ج ۲، ص ۸۴۲). در حدیثی قدسی از خدای متعال در بارهی آن حضرت نقل شده است: «... به وسیله‌ی او از دشمنانم انتقام می‌گیرم.» (کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۳).

لازم است یادآوری شود که کاربرد این تعبیر در آیات و روایات، از قبیل تعارفات متداول در کلام بشری و محاورات روزمره‌ی ما انسان‌ها نیست و باید به معنای والای آن‌ها توجه کافی کرد. /

آیه‌ی ۲۳ به بعد، ضمن بیان نافرمانی اقوام از پیامبران خود و نزول عذاب بر آنان، احوال قوم ثمود را شرح کرده‌اند؛ تا اینجا که آیه‌ی ۲۷ به فرستادن شتری برای امتحان آنان اشاره فرموده است. در ادامه، خبر اقدام آن قوم برای پی کردن شتر آمده، و در پی آن، نزول عذابی که صیحه‌ای عظیم بود و آنان را مانند گیاهان خشکی درآورد که در آغل جمع‌آوری می‌شود.

موضوعی که اینجا بررسی می‌شود، پاسخ به این سؤال است که «چگونه کشتن یک شتر، موجب چنین عذاب سختی در دنیا برای یک قوم می‌شود؟» (عذاب آخرت که جای خود را دارد). این پرسشی‌ست که پاسخش فواید زیادی فراتر از حیطه‌ی سؤال خواهد داشت.

در نگاه اول باید گفت که معلوم است که «ناقه‌ی ثمود»، شتری عادی نبود؛ بلکه معجزه‌ای الهی بود که کشتن آن، به معنای رو در رویی با خدای متعال است.

اضافه‌ی تشریفیه: به این قصه اما می‌توان نگاه دقیق‌تری هم داشت. در ۳ آیه‌ی قرآن (از جمله آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی شمس)، در باره‌ی این ناقة، تعبیر «ناقة الله»؛ «شتر خدا» به کار رفته است. خدای متعال، این شتر را به خود نسبت داده، و همین انتساب، برای نهایت ارزش آن کافی‌ست. به این نوع اضافه، اضافه‌ی تشریفیه گفته می‌شود؛ مانند آن‌که استادی به شاگرد خود - که فرزند او نیست - بگوید: فرزندم. این نوع بیان، نشانه‌ی آن است که استاد برای شاگردش جایگاه و شرافت خاصی قائل شده است.

خدای متعال، در باره‌ی کعبه‌ی معظمه، تعبیر «بیتی» (بقره/۱۲۵) را به کار برده است. معلوم است که خداوند، خانه ندارد، و اضافه، برای نشان دادن اهمیت این مکان مقدس بوده؛ تقدسی که در روایات به تفصیل در باره‌ی آن سخن گفته شده است. همچنین خداوند در باره‌ی روح دمیده‌شده در کالبد حضرت آدم علیه السلام، از تعبیر «روحي» استفاده فرموده (حجر/۲۹) که بر همان سیاق است (توجه نکردن به این کاربرد روشن ادبی موجب شده که برخی، از تعبیر یادشده، برداشتِ سنخیت به معنی هم‌جنس بودن میان خدا و انسان را بکنند که سخنی ضد عقل و توحید است. چگونه می‌توان ادعا کرد مخلوق که فقر مطلق است، با خالق که غنای محض است، مشابهت دارند؛ تا چه رسد به سنخیت! (ن.ک: نجم/۴۲، ص ۵۲۷)).

بنا بر آنچه گفته شد، اضافه‌ی مخلوق به خداوند، از



وَتَبَّهْمُ أَنَّ الْمَاءَ قَسَمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَصَرٌ ﴿٢٨﴾ فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٣٠﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾ وَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذْرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذْرِ ﴿٣٦﴾ وَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٣٧﴾ وَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ ﴿٣٨﴾ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٣٩﴾ وَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾ وَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾ أَكْفَارَكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيَّتِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ﴿٤٤﴾ سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

و به آنان خبر بده که آب، میان آنان و ماده شتر ، (یک روز در میان) تقسیم شده است (و) هر یک باید در نوبت خود بر سر آب بروند. ۲۸ پس (ماده شتر را فرستادیم، و آنان،) هم قبیله‌ای شان را صدا زدند. پس (او) به ناحق (ماده شتر را) گرفت و با بریدن رگ پایش، آن را کشت. ۲۹ پس (سرنوشت شان را ببینید و بگویید حق بودن) عذاب و هشدارهای من چگونه بوده است؟ ۳۰ ما بر آنان یک صیحه‌ی (آسمانی) فرستادیم، و در نتیجه، هم چون گیاهان خشک، شدند که آغل ساز (از آنها برای ساخت آغل) استفاده می‌کند. ۳۱ به راستی قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم؛ پس آیا کسی هست که پند گیرد؟ ۳۲ قوم لوط، هشدارها را دروغ شمردند. ۳۳ ما به سوی آنان، توفانی از شن فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم؛ (البته) جز خاندان لوط که در سحرگاهی نجات شان دادیم. ۳۴ (نجات آنان،) از روی لطف و نعمتی ویژه از جانب ما بود. بدین سان (که به آنان لطف کردیم)، به کسانی که شکرگزاری می‌کنند، پاداش می‌دهیم. ۳۵ به راستی (لوط) به

آنان در مورد مجازات و اعمال خشونت ما هشدار داده بود؛ پس آنان در مورد (این) هشدارها بحث و جدل کردند و آن‌ها را دروغ شمردند. ۳۶ به راستی، با اصرار، میهمانانش را از او خواستند. در نتیجه، چشمان شان را (از صورت هایشان) محو کردیم (و به آنان گفتیم): «(طعم) عذاب و هشدارهای مرا بچشید.»؛ ۳۷ و حقا که عذابی پایدار در آغاز روز سراغ شان آمد. ۳۸ (به آنان گفته شد): «پس (طعم) عذاب و هشدارهای مرا بچشید.» ۳۹ به راستی قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم؛ پس آیا کسی هست که پند گیرد؟ ۴۰ به راستی هشداردهندگان نزد خاندان فرعون آمدند. ۴۱ (و) آنان، تمام نشانه‌ها و معجزات ما را دروغ شمردند. پس آنان را مجازات کردیم؛ مجازات فردی که شکست‌ناپذیر و بر هر کاری تواناست. ۴۲ آیا کافران شما از آنان بهتر هستند؟ آیا در کتاب‌ها (ی آسمانی پیشین)، برای شما (سندی در مورد) رهایی و دوری (از آتش) وجود دارد؟! ۴۳ آیا می‌گویند: «ما جماعتی هستیم که (با یاری یکدیگر از عذاب) حفظ می‌شویم؟» ۴۴ بی‌شک این جماعت شکست خواهند خورد و پشت می‌کنند و پا به فرار می‌گذارند. ۴۵ قیامت، وعده‌گاه آنان است، و قیامت، سخت‌تر و تلخ‌تر است. ۴۶ گنه‌کاران (در دنیا) در گرمایی و حماقتی (شدید) به سر می‌برند. ۴۷ روزی که بر صورت هایشان در آتش کشیده می‌شوند، (به آنان گفته می‌شود): «حرارت دوزخ را بچشید.» ۴۸ ما هر چیزی را در حالی آفریدیم که (از هر جهت) سنجیده و اندازه‌گیری شده است. ۴۹

۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰. سادگی قرآن در مرتبه‌ی تذکار

در چهار آیه از این سوره می‌خوانیم: «قرآن را در جنبه‌ی پند و تذکر، ساده قرار دادیم.» تذکر، شامل اموری از قبیل توجه دادن به خدا و عظمت و رحمت و سایر صفاتش و وظایف بندگی انسان در برابر ذات حق؛ توجه دادن به قیامت و ضرورت آمادگی برای حساب‌رسی؛ اخلاقیات و امثال آن‌ها می‌شود. این وجه کتاب خدا، یکی از مشوقاتیست که همگان را به انس بیشتر با قرآن سوق می‌دهد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «آنگاه که آشوب‌ها مانند پاره‌های شب تاریک، شما را فرا گرفت، به قرآن پناه برید...» (کافی، ج ۲، ص ۵۹۹). امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: «... احدی با قرآن ننشست جز این‌که با فزونی یا کمی از نزد آن برخاست: فزونی در هدایت، و کم شدن در کوردلی.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶). بنابراین، هم‌نشینی و بهره‌مندی از کتاب خدا، مختص قشر خاصی نیست و همه مأمورند - چنان‌که در برخی آیات، مانند زمزم/۲۰ و محمد/۲۴ تصریح شده - که قرآن کریم را هر چه بیشتر تلاوت و در آیات آن تدبر کنند. حضرت امیر علیه السلام در بیان دیگری، آیات قرآن را به سه بخش تقسیم کرده‌است: «بخشی از آن را عالم و جاهل می‌فهمند؛ بخشی را جز پاک‌دلان تیزبین درمی‌یابند؛ و بخشی را که جز خدا و امینان او و راسخان در علم نمی‌دانند.» (احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۳). بخش نخست، همه‌ی مشتاقان هدایت را به محضر قرآن می‌خواند.

نبود منافات میان آن سادگی و سایر مراتب قرآن

آیه‌ی صدر کلام، به معنی سادگی قرآن در همه‌ی مراتب نیست. پس سادگی در تذکرده‌ی، بی‌نیازی از مبین الهی، یعنی اهل‌بیت عصمت علیهم السلام، معنا نمی‌دهد. این ادعای روشن را با قرآنی تقویت می‌کنیم:

آیات احکام: ابن ابی‌داود، قاضی‌القضات معتصم عباسی، روزی خشمگین از نزد او بازگشت. دوستش به نام زرقان می‌گوید: از چرابی‌ی حالش پرسیدم. گفت: به علت ابوجعفر محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) و افزود: شخصی به دزدی اعتراف کرده بود. خلیفه، فقها را جمع و از موضع قطع دست دزد سؤال کرد. من گفتم: دست باید از مچ قطع شود؛ زیرا در آیه‌ی تیمم آمده: فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِنْهُ (مانده/۵). ید، در این آیه، از مچ دست به پایین است. عده‌ای گفتند: از آرنج؛ به دلیل آیه‌ی وضو: اَيْدِيكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ (همان). در این آیه، دست از آرنج به پایین است. آنگاه معتصم نظر ابوجعفر [ع] را پرسید. پس از استتکاف وی، وقتی خلیفه به خدا قسمش داد، گفت: «قطع دست دزد باید از مفصل انگشتان باشد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

سجده، بر هفت عضو است: پیشانی، دو دست، دو زانو، و دو انگشت پا. اگر کف دست قطع شود، شخص نمی‌تواند سجده کند؛ در حالی که خداوند فرموده: وَ اَنَّ الْمَسْجِدَ لِلّٰهِ (جن/۱۷)؛ یعنی: سجده‌گاه‌ها، متعلق به خداست، و آنچه متعلق به خداست، قطع نمی‌شود...» معتصم شگفت‌زده شد و دستور داد بر همین اساس عمل شود (المیزان، ج ۵، ص ۳۳۵).

در عبارات قبل، لزوم همراه بودن قرآن با مبین، معطوف به آیات مجمل، و از آن میان، متوجه به آیات احکام شد؛ زیرا اعتقاد عمومی مسلمانان به این محدوده، از وضاحت است. اکنون می‌گوییم که بیان و تبیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، محدود به آیات احکام و آیات مجمل قرآن نیست.

سایر آیات مجمل و متشابه: در این‌گونه آیات، مانند بسیاری از آیاتی که در باره‌ی خلقت آسمان‌ها، زمین، عرش و کرسی سخن گفته‌اند، ما به شرح و تعیین مراد خداوند از آن‌ها نیاز داریم؛ حتی بیش از آیات احکام. برای نمونه: «امور (این جهان) را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند. سپس در روزی که مقدارش هزار سال از سال‌هاییست که شما می‌شمارید، به سوی او بالا می‌رود.» (سجده، ۵)؛ «ما در آسمان، برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان آراستیم * و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم * مگر کسی که استراق سمع کند، و شهاب مبین، او را تعقیب می‌کند.» (حجر/۱۶-۱۸) (ن.ک: ملک/۵، ص ۵۶۲).

مثال دیگر برای توجه دادن به گستردگی آیات مجمل، آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی اسراء است که در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب شده است: «و پاسی از شب را (از خواب برخیز و) قرآن (و نماز) بخوان ... امید که پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد.» در این آیه، دستور عبادت و نماز شب، در مقابل وعده‌ی اعطای «مقام محمود»، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است. معنای اولیه‌ی این آیه، بسیار روشن و برای همگان فهمیدنیست؛ اما در عین حال چه کسی می‌تواند ادعا کند که حقیقت مفهوم «مقام محمود» را نیز می‌تواند از آن دریابد؟ البته همه‌ی مفسران شیعه و سنی با استناد به روایات معتقدند که منظور از این وعده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مقام شفاعت در قیامت است (ن.ک: ص ۵۹۶).

نتیجه این‌که قرآن کریم، در مقام پنددهی و تذکار، ساده است؛ اما این ویژگی، با این وصف قرآن از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام: «دریابی عمیق است که عمقش درک نمی‌شود» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸) منافات ندارد؛ در حالی که دستیابی به بهره‌هایی از آن اعماق، قواعدی خاص دارد. / م



وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۝۵۰ وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا
 أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۝۵۱ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي
 الزُّبُرِ ۝۵۲ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ۝۵۳ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
 جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ۝۵۴ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ۝۵۵

سُورَةُ الرَّحْمَنِ
 آیاتها ۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ ۝۱ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝۲ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۝۳
 عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝۴ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ۝۵ وَالتَّجْمُ
 وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ۝۶ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
 ۝۷ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۝۸ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ
 وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۝۹ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ ۝۱۰
 فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ۝۱۱ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ
 وَالرَّيْحَانُ ۝۱۲ فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ۝۱۳ خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ۝۱۴ وَخَلَقَ الْجَانَّ
 مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ ۝۱۵ فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ۝۱۶

و فرمان ما يك بار بیش نیست، (و فوری عملی می‌شود)، همچون چشم بر هم زدن. ۵۰ بی‌تردید امثال شما را (در کفر و گمراهی) هلاک کردیم؛ پس آیا کسی هست که پند گیرد؟ ۵۱ و هر کاری کردند، در نامه‌های اعمال ثبت شده) است. ۵۲ و هر (کار) ریز و درشتی، (در نامه‌های اعمال) نوشته شده است. ۵۳ پرهیزکاران در باغ‌هایی (بی‌نظیر) و (در کنار) نه‌هایی (وصف ناشدنی) به سر می‌برند؛ ۵۴ در جایگاهی نیکو نزد پادشاهی که بر هر کاری تواناست. ۵۵

سوره‌ی رحمن (در مکه نازل شده است) به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان (خدای) رحمان، ۱ قرآن را یاد داد. ۲ انسان را آفرید. ۳ (و) به او توضیح داد (مقصودش به دیگران) را آموخت. ۴ خورشید و ماه، بر حسابی (منظم و دقیق

روان) هستند. ۵ و گیاهان بی‌ساقه و (نیز) گیاهان ساقه‌دار، (در برابر خدا) خاضع و فرمان‌برند. ۶ و آسمان را برافراشت، و وسیله‌ی وزن کردن را قرار داد؛ ۷ (و مقرر کرد) که در سنجش و وزن کردن، از حد (انصاف و عدالت) مگذرید؛ ۸ و عادلانه و بی‌کم و کاست وزن کنید و در وزن کردن کم مگذارید. ۹ و زمین را برای (بهره‌بردن) جانداران (زمین) قرار داد. ۱۰ در آن، میوه و درختان خرما وجود دارد که شکوفه‌ها و میوه‌هایش (در ابتدا) دارای پوشش است. ۱۱ و (انواع) دانه‌های خوراکی) که (گیاهش) دارای برگ است و (نیز) گیاهان خوشبو (در زمین وجود دارد). ۱۲ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۱۳ انسان را از گل خشکیده‌ای سفال‌مانند آفرید. ۱۴ و جن را از شعله‌ای از آتش آفرید. ۱۵ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۱۶

۱۴. آیا انسان از خاک آفریده شده است؟

تغییر یا ابطال می‌شوند. قرن‌ها هیئت بطلمیوسی بر اندیشه‌ی بشر حاکم بود؛ ولی هنگامی که هیئت کپرنیکی سر برآورد و تثبیت شد، هیئت قدیم فرو ریخت. نظریات پزشکی قدیم نیز با اثبات نظریات جدید و روزآمد به تاریخ پیوست. امروزه تغییر و بطلان‌پذیری، اصلی جاافتاده در حیطه‌ی علم است. اگر هم بخش اندکی از یافته‌های علمی، به‌درستی قطعی دانسته شود، میزانش اندک است. از این رو باید توجه کرد که با نظریه‌ای غیرقطعی نمی‌توان نظریه‌ی دیگری را نقض و ابطال کرد؛ تا چه رسد به این‌که فرضیه‌ای مانند «تکامل انواع»، دست‌مایه‌ی تردید در موضوعی قرار گیرد.

اینجا مناسب است یادآور شویم که افراط یادشده، قرین دیگری هم دارد که می‌تواند سوء برداشت از رابطه‌ی «علم و قرآن» را تشدید کند، و آن، افراط در انتساب مسائل علمی به قرآن کریم و استخراج تکلف‌آمیز موضوعات علمی از آیات است. بر اساس توضیحی که گذشت، نحوه‌ی خلقت حضرت آدم علیه السلام، به‌روشنی از آیات قرآن فهمیده می‌شود.

لزوم احتراز از مجازپردازی بی‌ضابطه

یکی از آسیب‌های فهم قرآن، مجاز شمردن مفاهیم آن و خارج کردن کلمات یا عبارات از معنای حقیقی بدون وجود دلیل و قرینه‌ی موجه است. مجاز، از صنایع ادبی و موجب زیبایی و رسانی کلام است که در قرآن نیز زیاد به کار رفته است. برای مثال، در باره‌ی گروهی می‌خوانیم: «(خداوند) در قیامت به آنان نمی‌نگرد.» که مجاز از «خوار شمردن، خشم گرفتن و بی‌توجهی» است (تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۸۵). چنین برداشتی اما دارای دلیل عقلی‌ست؛ زیرا نگاه نکردن به معنای حقیقی، در باره‌ی خداوند معنا و کاربرد ندارد. بی‌دلیل اما نمی‌توان عبارتی را مجاز دانست. اگر کسی به ما بگوید «خیلی تشنه‌ام»، نباید بی‌هیچ دلیلی، سخن او را چنین تفسیر کرد که او تشنه‌ی علم است و باید برایش کتاب آورد؛ هرچند گاهی تشنگی، مجاز از علم‌طلبی به‌کار می‌رود.

در باره‌ی نحوه‌ی خلقت حضرت آدم علیه السلام نیز می‌توان گفت: ۱. ظهور آیات، حاکی از حقیقی بودن تعبیر است؛ ۲. قرینه‌ای برای مجاز بودن تعبیرات وجود ندارد؛ ۳. انبوه روایاتی که در اطراف این موضوع سخن گفته‌اند، بر حقیقی بودن گزارش‌ها صحه‌ی ضمنی می‌گذارند. در چنین وضعی، مجازی شمردن موضوع - که گاهی نمادین نیز تعبیر می‌شود - تفسیر به رأی است. / م

آیات متعددی در قرآن کریم، آفرینش حضرت آدم علیه السلام را از خاک دانسته‌اند: «مَثَل عِيسَى نَزْدَ خَدَا، هَمْچُونِ اَدَمِ اَسْتِ كِه اَوْ رَا از خَاكِ اَقْرِيْد...» (آل عمران/۵۹)؛ «... پُروردگارْت بَه فرشتگان فرمود: مَن بَشَرِي رَا از گِلِ مِي اَقْرِيْم.» (ص/۷۱)؛ نیز آیه‌ی ۱۴ این سوره که آفرینش انسان از گِل خشک را طرح کرده است. به بیانی در این زمینه توجه شود: آیه‌ی ۵۹ آل عمران، در مقام پاسخ به این ادعای مسیحیان نازل شده که می‌گفتند حضرت عیسی علیه السلام، چون پدر نداشته، فرزند خداست، و در پاسخ آنان می‌فرماید: خلقت عیسی علیه السلام، مانند خلقت آدم علیه السلام است که خدای متعال او را از خاک آفرید؛ بدون این‌که پدری داشته باشد. استدلال نهفته در آیه چنین است: شما مسیحیان که آفرینش آدم علیه السلام از خاک - یعنی بدون پدر و مادر - را می‌پذیرید، به طریقی اولی باید آفرینش عیسی علیه السلام از مادر بدون داشتن پدر را قبول کنید؛ زیرا این، ساده‌تر و پذیرفتنی‌ترست. این تشبیه، بر خلقت دفعی و یکباره‌ی حضرت آدم علیه السلام از خاک دلالت می‌کند؛ زیرا همین جهت موضوع است که پایه‌ی استدلال قرار گرفته است. علاوه بر این، ظهور آیات دیگری که در باره‌ی خلقت آن جناب و حوادث مربوط بدان بحث کرده، همین را می‌رساند.

از سویی، برخی نظریات علمی، از فرضیه‌ی ایجاد نوع انسان در نتیجه‌ی تکامل سایر انواع موجودات سخن می‌گویند. از مقایسه‌ی این دو، این سؤال پیش می‌آید که «آیا در این موضوع، تعارضی میان قرآن و علم هست؟». در پاسخ باید گفت که فرضیه‌ی اشاره‌شده - با صرف‌نظر از جزئیات آن - یک تئوری ثابت‌نشده و فقط یک احتمال علمی‌ست، و احتمال، منطقاً توان معارضه با حکم دیگر و ابطال آن را ندارد.

تعارض نداشتن علم و قرآن

قرآن گرچه کتابی در حوزه‌ی علم تجربی نیست که قصد ورود مستقل و مبنایی به این موضوع را داشته باشد، گاه به شکل‌هایی، مثلاً در قالب بیان عظمت خلقت، یا حتی مثال و تشبیه، به علوم تجربی توجه نموده، یا مانند موضوع بحث، نکته‌ای را بیان کرده که با یافته‌های علمی ارتباط دارد.

از اینجا، مسئله‌ی «ارتباط علم و قرآن» و بود یا نبود تعارض میان آن‌ها پیش می‌آید. در این باره باید گفت: یکی از دلایل تصور تعارض، افراط در قطعی‌پنداری یافته‌های علمی‌ست. این یافته‌ها، گاه حتی زمانی که نسبتاً قطعی به نظر می‌آیند، دچار



رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
 ﴿۱۸﴾ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۱۹﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾ فَبِأَيِّ
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۱﴾ يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ ﴿۲۲﴾
 فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ
 كَالْأَعْلَامِ ﴿۲۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۲۶﴾
 وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
 تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
 ﴿۲۹﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۰﴾ سَنَفَعُ لَكُمْ أَيُّهُ التَّقْلَانَ
 ﴿۳۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾ يُمْعَسِرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ
 اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا
 لَّا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنٍ ﴿۳۳﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۴﴾
 يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَخُحَّاسٍ فَلَا تَنْصَرُونَ ﴿۳۵﴾ فَبِأَيِّ
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۶﴾ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
 كَالدِّهَانِ ﴿۳۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۸﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ
 ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ﴿۳۹﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۰﴾

مالك و صاحب اختیار دو مشرق و دو مغرب است. ۱۷ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۱۸ و دریا (ای شور و شیرین) را روان کرد؛ درحالی که (پیوسته) با یکدیگر برخورد می‌کنند؛ ۱۹ حال آن‌که میان آن دو، حایلیست که (به واسطه‌ی آن، هیچ یک از دریاها) از مرز خود فراتر نمی‌روند (و با دیگری مخلوط نمی‌شوند). ۲۰ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۲۱ از آن دو (دریا)، مروارید و مرجان بیرون می‌آید. ۲۲ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۲۳ کشتی‌های برافراشته‌بادیان که همچون کوه‌های غول پیکر در دریا (روان) هستند، تنها از آن اویند. ۲۴ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۲۵ هر کس که روی زمین است، از بین خواهد رفت. ۲۶ و (تنها) ذات مالک و صاحب اختیار باقی می‌ماند؛ (ذاتی) که با عظمت است و (پاکان درگاهش را) گرمی می‌دارد. ۲۷ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۲۸ هر کس که در آسمان

و زمین است، دست نیاز به سوی او دارد (و او) در هر لحظه به کاری بزرگ مشغول است. ۲۹ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۳۰ ای دو گروه گران قدر، به زودی سراغتان می‌آیم و به طور خاص به کار شما رسیدگی خواهیم کرد. ۳۱ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۳۲ ای (دو گروه جن و انس)، اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین عبور کنید (و از دست خدا فرار کنید)، عبور کنید؛ (ولی) نمی‌توانید بگذرید؛ مگر با قدرتی (از جانب خدا؛ زیرا شما کاملاً زیر سیطره‌ی خدا هستید). ۳۳ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۳۴ از آتشی (وصف ناشدنی)، شعله‌ها و دودهایی به سویتان فرستاده و بر شما مسلط می‌شود، و در نتیجه، (از آن) در امان نخواهید ماند. ۳۵ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۳۶ پس هنگامی که (تومار دنیا پیچیده شود و) آسمان شکاف بخورد و همچون چرم سرخ، قرمز شود، (وضع وحشتناکی را مشاهده خواهید کرد). ۳۷ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۳۸ پس در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نمی‌شود. ۳۹ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۴۰

۳۳. اشارات علمی قرآن کریم

ذیل آیه ۴۷ سوره ذاریات (ص ۵۲۲) به آیاتی اشاره شد که نکاتی را در حوزه علوم تجربی طرح کرده‌اند که هرگز با پیشرفت‌های علمی نقض نشده‌اند؛ و نیز به آیاتی که با پیشرفت علم، قوام علمی آن‌ها آشکار شده است. قرآن کریم، کتاب علوم تجربی نیست؛ اما در مواضع متعدد، گاهی حتی در قالب مثال، گریزی به موضوعات علمی زده که نشانه‌ای بر الهی بودن آن است.

آیه ۳۳، نمونه‌ای جالب توجه از این موارد است. در این آیه، به جن و انس خطاب شده که اگر می‌توانید، از مرزها یا کناره‌های آسمان و زمین خارج شوید، و سپس تأکید فرموده که جز با قدرت نمی‌توانید چنین کنید. برداشت برخی مفسران که موضوع آیه را ناتوانی فرار از حکم الهی دانسته‌اند (لایمکن الفرار من حکومتک (دعای کبیل))، مناقشه‌پذیر است؛ زیرا ناتوانی در گریختن از حکم خداوند، با استثنای «مگر با داشتن قدرت» تناسب ندارد. حکم خداوند، چنان نافذ و قوی‌ست که جای استثنا زدن در باره‌اش نیست. سیاق و لحن آیات متعدد که ناتوانی بشر در برابر حکم خداوند در دنیا یا آخرت را تصویر کرده، مؤید این نکته است.

همچنین این قول، مستلزم در تقدیر گرفتن عبارتی در ادامه آیه است (که در متن آیه نیامده). در این صورت، مفهوم آیه چنین فرض شده: «شما نمی‌توانید از آنجا عبور کنید مگر با قدرت»، و «هرگز چنین قدرتی ندارید». البته تقدیر گرفتن، خروج از ظاهر است و از جهت قواعد ادبی، ابتداءً و بی‌دلیل پذیرفته نیست. به‌علاوه، «آیه می‌فرماید: این استطعتم، و نمی‌فرماید: لو استطعتم. می‌دانیم که لو برای بیان ناممکن بودن به کار می‌رود؛ در صورتی که این برای شرط است، و پروردگار، این شرط را استطاعت قرار داده؛ یعنی قدرت کامل و فراگیر برای این کار [که انسان را به کسب این توانایی سوق می‌دهد و از امر محالی سخن نمی‌گوید].» (من هدی القرآن، ج ۱۴، ص ۳۲۴).

«در این‌که آیه‌ی شریف، مربوط به قیامت است یا دنیا یا هر دو، بین مفسران گفت‌وگوست، و چون آیات قبل و بعد از آن، ناظر به روی‌دادهای سرای دیگر است، به نظر می‌رسد که این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد؛ ولی بعضی با توجه به جمله‌ی لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطٰنٍ (نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت و نیرو)، آن را اشاره به مسافرت‌های فضایی بشر دانسته‌اند که قرآن، شرط آن را داشتن سلطه‌ی علمی و صنعتی بر این کار دانسته است ... تفسیر اول، از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، و مؤید آن، اخباری‌ست ...

از جمله، در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: روز قیامت، خداوند، بندگان را در محل واحدی جمع می‌کند و به فرشتگان آسمان پایین وحی می‌فرستد که فرود آید. آن‌ها که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند، فرود می‌آیند. سپس اهل آسمان دوم ... و به همین ترتیب، فرشتگان هفت آسمان فرود می‌آیند و همچون هفت حجاب، گرداگرد انس و جن را احاطه می‌کنند. اینجا منادی صدا می‌زند: ای جمعیت جن و انس، اگر می‌توانید، از اقطار آسمان‌ها و زمین بگذرید؛ اما هرگز نمی‌توانید جز با قدرت الهی ...» (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۴۹).

باید گفت که بیان روایت، تصویر صحنه‌ای‌ست که در آن، جن و انس به محاصره‌ی هفت حلقه از فرشتگان درآمده‌اند. این صحنه نیز می‌تواند بیانگر دشواری خروج باشد که مانند خارج شدن از سیطره‌ی قضای الهی، محال نمی‌نماید. پس این عبارت بلافاصله در تفسیر نمونه در باره‌ی روایت یادشده: «جمع میان تفاسیر نیز امکان‌پذیر است.» (همان) و برداشتی که بیان کردیم، پذیرفتنی، و این دو تفسیر، جمع‌شدنی‌ست.

نقض عقیده‌ی باطل؛ هزار سال جلوتر از علم؛ چنانچه معنای ظاهر آیه (در بخش مربوط به دنیا) ملاک قرار گیرد، فرموده‌ی «شما نمی‌توانید بدون داشتن قدرت، از محدوده‌ی زمین و آسمان خارج شوید» که سراسر و بی‌تکلف به نظر می‌آید، بی‌مناقشه، صحیح و از نشانه‌های ضعف انسان است، و به‌علاوه، حاوی نکته‌ی مهم و شایان توجهی در باب روی‌کرد علمی قرآن در باره‌ی آسمان است: «در آن زمان [صدر اسلام]، هیئت بطلمیوس بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می‌کرد، و طبق آن، آسمان‌ها به صورت کره‌هایی تودرتو همانند طبقات پیاپی روی هم قرار داشتند؛ ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی، به‌کلی موهوم است.» (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۱)؛ «... داستان عدم خرق و التیام در افلاک - طبق عقیده‌ی ابطال‌شده‌ی بطلمیوسی - مطلبی بی‌اساس و غیرعلمی‌ست.» (همان، ج ۲۳، ص ۱۱۳)؛ «... در حوزه‌ی نجوم بطلمیوسی ... آسمان، از جمله جوهرهایی محسوب می‌شد که قابل بستن و گشودن [و نفوذ و عبور] نیست ... آیه آشکارا ... نشان می‌دهد ... چنین کاری [صعود به آفاق آسمان‌ها] از جن و انس برمی‌آید؛ به‌شرط این‌که قدرت این کار را در اختیار داشته باشند، و بدین‌گونه، قرآن، منعکس‌کننده‌ی نظریات علمی رایج در زمان نزول خود نیست، و اگر ساخته‌ی بشر می‌بود، امکان داشت که از آثار آن نظریات در امان بماند.» (من هدی القرآن،

۱۴ ج، ص ۳۲۱) /



يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَبِّهِمْ فَيُوْخَذُ بِالْاَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَبِأَيِّ
 الْاَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٤٢﴾ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا
 الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ؕ اِنَّ فَبِأَيِّ اَلَاءِ
 رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٤٤﴾ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٥﴾ فَبِأَيِّ
 اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٤٦﴾ ذٰوَاتَا اَفْنَانٍ ﴿٤٧﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ
 تَكْذِبَانِ ﴿٤٨﴾ فَيَسْمَعُ اَعْيَانُ تَجْرِيْنَ ﴿٤٩﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ
 ﴿٥٠﴾ فَيَسْمَعُ مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رُّوْحَانَ ﴿٥١﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ
 ﴿٥٢﴾ مُتَّكِنِيْنَ عَلٰى فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ
 ﴿٥٣﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٥٤﴾ فَيَهِنَّ قُصِرَتُ الطَّرْفِ
 لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٥﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ
 تَكْذِبَانِ ﴿٥٦﴾ كَاَنَّهُنَّ الْيَاقُوْتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٧﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ
 تَكْذِبَانِ ﴿٥٨﴾ هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ ﴿٥٩﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ
 رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٦٠﴾ وَمِنْ دُونِهَا جَنَّاتٍ ﴿٦١﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ
 تُكْذِبَانِ ﴿٦٢﴾ مُدْهَامَاتٍ ﴿٦٣﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٦٤﴾
 فَيَسْمَعُ اَعْيَانٍ نَّضَاجَتَانَ ﴿٦٥﴾ فَبِأَيِّ اَلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٦٦﴾

گنه کاران از علامت شان شناخته می شوند؛ پس موهای جلوی پیشانی و پاها (پیشان) گرفته می شود (و در دوزخ افکنده می شوند). ۴۱ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۲ این (همان) جهنمی است که گنه کاران آن را دروغ می شمردند؛ ۴۳ (ولی اکنون) میان آن و میان آبی داغ و جوشان در رفت و آمد هستند. ۴۴ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۵ هر کس که از مقام و منزلت پروردگارش بترسد، (در بهشت)، دو باغ خواهد داشت. ۴۶ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۷ با شاخسارهایی انبوه و پربرگ. ۴۸ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۹ در آن دو (باغ)، دو چشمه وجود دارد که (همواره) جاری است. ۵۰ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۱ در آن دو (بهشت)، از هر میوه، دو نوع وجود دارد. ۵۲ پس (ای دو گروه

جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۳ و این در حالی است که بر فرش هایی نشسته اند که لایه ی زیرین آن ها، از ابریشم ضخیم است؛ (چه رسد به رویه ی آن!). و میوه های آن دو باغ، نزدیک (و در دسترس) است. ۵۴ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۵ در میان آن (نعمت) ها، زنانی هستند که چشمان خود را (از غیر همسران شان) فرو می افکنند و (به کسی غیر از شوهران شان نظر ندارند، و) پیش از شوهران شان (نیز) دست هیچ انس و جنی به آنان نرسیده است. ۵۶ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۷ (در زیبایی و درخشش) گویی یاقوت و مرجان اند. ۵۸ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۹ آیا پاداش نیکی جز نیکی، است؟ ۶۰ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۱ دو باغ دیگر (در مرتبه ای) پایین تر از آن دو (باغ) وجود دارد. ۶۲ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۳ (دو باغ) که در نهایت سبزی و خرمی است. ۶۴ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۵ در آن دو (باغ)، دو چشمه ی جوشان وجود دارد. ۶۶ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۷



جبروت مطلق خدای متعال از او ظهور کند.» (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۲).

مخلصان، خائفان حقیقی‌اند

عبادت خدای متعال از ترس او (البته ترس به این معنا)، خضوع در برابر او بدین جهت است که او الله و ذوالجلال و الاکرام است؛ نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه بدین جهت که بهشت دارد. وقتی عبادت به این انگیزه باشد؛ خالصاً لوجه‌الله است.

بنابراین روشن است که آیه به کسانی از جن و انس اشاره کرده که اهل اخلاص‌اند؛ آن‌هایی که در برابر جلال خدای متعال خاضع هستند و او را بدین سبب عبادت می‌کنند که او الله است؛ نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه به طمع بهشت و ثوابی که می‌دهد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۳)؛ و بعید نیست که این طایفه، همان کسانی باشند که خداوند در باره‌شان می‌فرماید: «و (سومین گروه)، پیشگامان پیشگامان‌اند. آنان، مقرَّبان‌اند.» (واقعه/۱۰-۱۱).

خائفان، دو بهشت دارند

در باب این فرموده‌ی خداوند که «خائفان، دو بهشت دارند»، مفسران، نظریات متعددی طرح کرده‌اند: ۱- يك بهشت برای اطاعت، و دیگری برای ترک معصیت است؛ یا یکی برای ایمان و عقیده، و دیگری برای اعمال صالح است. یک بهشت، اندرونی، و دیگری، بیرونی‌ست (روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۱۶)؛ ۲- بهشت یکم، بهشت مادی و جسمانی‌ست، و بهشت دوم، بهشت معنوی و روحانی (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۶۲)؛ چنان‌که خداوند این دو بهشت را چنین معرفی می‌کند: «برای آنان که پرهیزگاری پیشه کنند، نزد پروردگارشان، بهشت‌هایی‌ست که نهرها در آن روان است. اینان با زنان پاکیزه، در عین خوشنودی خدا، جاودانه در آنجا خواهند بود.» (آل‌عمران/۱۵)؛ ۳- يك بهشت را برای استحقاقی که دارد، به او می‌دهند، و بهشت دیگر را فقط برای تفضل ارزانی‌اش می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۳)؛ همچنان‌که خداوند فرموده است: «در آنجا، هر چه بخواهند، هست، و بیشتر از آن، نزد ماست.» (ق/۳۵)؛ همین‌طور فرموده است: «تا خدا به نیکوتر از آنچه کرده‌اند، جزایشان دهد، و از فضل خود بر آن بیفزاید.» (نور/۳۸). /ب

۴۶. نوع‌شناسی خوف از خداوند و پاداش خائفان

حضرت علی علیه السلام در مقام نوع‌شناسی عبادت، بندگان خداوند را بر حسب هدف‌هایی که دارند، به سه دسته تقسیم کرده است: «۱- گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند. این پرستش بازرگانان است؛ ۲- گروهی او را از روی ترس عبادت کردند. این عبادت بردگان است؛ ۳- گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستیدند. این پرستش آزادگان است.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۷).

امام علیه السلام در جای دیگر، عبادت خویش (عبادت عارفان) را این‌گونه معرفی می‌فرماید: «الهی، تو را از ترس عبادت، و به امید اجر و پاداش عبادت نمی‌کنم؛ بلکه تو را شایسته‌ی عبادت یافته‌ام؛ پس عبادتت می‌کنم.» (ترجمه‌ی شرح نهج‌البلاغه (ابن‌میثم)، ج ۵، ص ۶۱۳). در دعای شریف کمیل نیز می‌خوانیم: «گیرم که بر آتش عذاب تو ای خدای من و سید و مولا و پروردگار من صبوری کنم؛ چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد؟»

در باره‌ی روایت یکم باید گفت که عبادت نوع یکم و دوم، به طور محض برای خداوند نیست؛ کسی که از عذاب خدا می‌ترسد، او را عبادت می‌کند تا گرفتار عذاب نشود. این قسم عبادت، عبادت بردگان است که موالی خود را از ترس سیاست و شکنجه اطاعت می‌کنند؛ همچنان که بعضی دیگر، خدا را به طمع ثواب و پاداشش بندگی و عبادت می‌کنند تا با رسیدن به آنچه دلخواهشان است، رستگار شوند. عبادت این دسته نیز يك قسم تجارت است.

دو نوع عبادت یادشده، ناشی از دو نوع ترس است: ترس از عذاب، و ترس از به‌دست نیاموردن ثواب؛ اما خوفی که در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی رحمان طرح شده، هیچ‌یک از این دو قسم خوف نیست. اساساً «این دو نوع خوف، با خوف از آگاهی خدا از اعمال بندگان تفاوت دارد؛ همچنین غیر از خوف از مقامی‌ست که خدای متعال نسبت به بنده‌اش دارد. خوف از آگاهی خدا و نیز خوف از مقام پروردگار، تأثیر خاصی‌ست که به بنده بدان جهت که بنده است و در برابر ساحت عظمت و کبریایی مولایش، حقیر و ذلیل است، دست می‌دهد، و باعث می‌شود که آثاری از مذلت و خواری در قبال عزت و



فِيهِمَا فَكَاهِئُهُ وَنَحْلُ وَرُؤْمَانُ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾
 فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾
 حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾
 لَمْ يَطْمِئِنَّ نَاسٌ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾
 مُتَّكِعِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيِّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

سُورَةُ الْوَاقِعَةِ ﴿٩٦﴾ آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾
 إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ
 هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
 مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ
 الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾ وَالسَّيْقُوتِ السَّيْقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾
 فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾
 عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِعِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾

در آن دو (باغ، درختان) میوه، (به ویژه) درختان خرما و انار وجود دارد. ۶۸ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۶۹ در میان آن (نعمت)ها، زنانی خوش اخلاق و زیبارو حضور دارند. ۷۰ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۷۱ حوریانی سفیدرو و درشت چشم که (دور از چشم بیگانگان)، در سرآپرده‌ها نگهداری می‌شوند. ۷۲ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۷۳ (حوریانی) که پیش از شوهران‌شان، دست هیچ انس و جنی به آنان نرسیده است. ۷۴ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۷۵ و این در حالی است که بر زیراندازهایی سبزرنگ و پارچه‌هایی نقش و نگاردار و زیبا نشسته‌اند. ۷۶ پس (ای دو گروه جن و انس)، کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ ۷۷ بس بزرگ و بلندمرتبه است نام مالک و

صاحب‌اختیارت که با عظمت است و (پاکانِ درگاهش را) گرمی می‌دارد. ۷۸
 سوره‌ی واقعه (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنگاه که آن واقعه اتفاق افتد؛ ۱ (البته) هیچ دروغی در وقوع آن نیست. ۲ (این واقعه، گروهی را) پایین می‌آورد و (عده‌ی دیگری را) بالا می‌برد. ۳ آنگاه که زمین واقعاً لرزانده شود؛ ۴ و کوه‌ها حقیقتاً کوبیده و خرد شوند؛ ۵ پس چون گرد و غباری در می‌آیند که (در فضا) پراکنده شده است. ۶ و (هنگامی که) شما سه گروه شوید؛ ۷ سعادتمندان؛ (که) چه هستند این سعادتمندان؟؛ ۸ و سیه‌روزان؛ (که) چه هستند این سیه‌روزان؟؛ ۹ و سبقت‌گیرندگان و پیشگامان؛ (که وصف‌شدنی نیستند، و همین قدر می‌توان گفت که) سبقت‌گیرندگان و پیشگامان اند. ۱۰ مقربان (درگاه الهی)، آنان‌اند؛ ۱۱ (که) در باغ‌های پرنعمت (بهشت) به سر می‌برند؛ ۱۲ جماعت انبوهی از گذشتگان؛ (که معصومینِ امت‌های قبل هستند)؛ ۱۳ و شمار اندکی از آخرین (امت)؛ که معصومینِ این امت هستند؛ ۱۴ در حالی که بر تخت‌هایی زربافت (و جواهرنشان) تکیه زده و روبه‌روی هم نشسته‌اند. ۱۵ و ۱۶

۷- ۱۴. صنوف سه‌گانه‌ی انسان‌ها در قیامت

خداوند به عموم بشر می‌فرماید که شما در روز قیامت، به اصنافی سه‌گانه تقسیم خواهید شد:

۱- **اصحاب میمنه:** کلمه‌ی «میمنه»، از ماده‌ی «یَمُن» است که مقابل شوم است و معنایی بر خلاف آن دارد. اصحاب میمنه، اصحاب و دارندگان یمن و سعادت‌اند؛ نه بر اساس نظر برخی مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۳۱)، افرادی که نامه‌ی اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۸). تعبیر اصحاب‌المیمنه برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آن‌ها متصور نیست.

۲- **اصحاب مشئمه:** در مقابل اصحاب میمنه، اصحاب مشئمه قرار دارند که دارندگان شقاوت و شئامت‌اند. تعبیر به اصحاب المشئمه، برای بیان نهایت بدبختی و شقاوت است (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۳).

۳- **سابقون:** در قرآن کریم، این آیات، صلاحیت تفسیر سابقون اول را دارند: «بعضی بر خود ستم کردند، و برخی راه میانه را برگزیدند، و گروهی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند.» (فاطر/۳۲)؛ «هر کسی را جانبی‌ست که بدان روی می‌کند. پس در نیکی کردن، از یکدیگر سبقت گیرید.» (بقره/۱۴۸)؛ «اینان به کارهای نیک می‌شتابند و در آن از یکدیگر سبقت می‌گیرند.» (مؤمنون/۶۱).

از این آیات به دست می‌آید که مراد از سابقون اول، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند؛ اما مراد از سابقون دوم چیست؟

وقتی مؤمنان در اعمال خیر سبقت می‌گیرند، بی‌گمان در مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست، سبقت گرفته‌اند. بنابراین، در آیه‌ی، «برای رسیدن به آموزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان‌ها و زمین است، از یکدیگر پیشی گیرید.» (حدید/۲۱)، به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور آمده است که به مغفرت و جنت سبقت گیرند. پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرت‌اند. پس در آیه‌ی شریف «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»، مراد از سابقون اول، سابقان به خیرات، و مراد از سابقون دوم، سابقان به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۹).

تفسیر و تطبیق سابقون

برخی مفسران، سابقون را سبقت‌گیرندگان به هر عمل و اعتقادی می‌دانند که خدا بدان دعوت کرده است؛ یا کسانی که سبقتی خستگی‌ناپذیر در ایمان و اطاعت دارند و در آن‌ها کاهلی نمی‌کنند (روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۳۲). پیامبر ﷺ در همین

باب، از اصحاب پرسیده‌اند: «آیا می‌دانید در قیامت چه کسانی پیش‌گامان به سوی سایه‌ی لطف پروردگارند؟!» اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمود: «کسانی که وقتی حقی به آن‌ها داده شود، می‌پذیرند، و هنگامی که حقی از آنان خواسته شود، در اختیار می‌گذارند، و در باره‌ی مردم چنان حکم می‌کنند که در باره‌ی خودشان.» (تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۱۳۴). البته در مقام تطبیق مفهوم بر مصادیق، سابقون به انبیاء ﷺ که پیش‌گامان اهل هر دین هستند، به مؤمن آل‌فرعون و حبیب نجار که داستان‌شان در سوره‌ی یس آمده است (الدراالمثور، ج ۶، ص ۱۵۴)، و نیز به حضرت علی ﷺ که در ایمان به رسول خدا از دیگران سبقت گرفت و از آنان افضل بود، تطبیق داده شده است. در این باب، امام باقر ﷺ فرموده است: «سابقون، چهار نفرند: پسر آدم که به دست بردارش کشته شد؛ پیش‌گام امت موسی که همان مؤمن آل‌فرعون است؛ پیش‌گام امت عیسی که حبیب نجار است؛ پیش‌گام امت اسلام که علی بن ابی‌طالب ﷺ است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۴، ص ۱۳). ابن‌عباس از رسول خدا ﷺ معنای آیه‌ی شریف «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» را پرسید. پیامبر ﷺ فرمودند: «جبرئیل به من گفت: اینان، علی و شیعیان او هستند. آری، علی و شیعیانش، جلوتر از هر کس دیگر به بهشت در می‌آیند و به کرامت و احترامی که نزد خدا دارند، مقرب درگاه خدایند.» (امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۷۰). امام باقر ﷺ نیز فرموده است: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، ماییم. آخرون هم که در باره‌اش فرموده وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ، ما هستیم.» (کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۰۶).

جای‌شناسی مقربان درگاه الهی در میان امام

خداوند، کیفیت تقسیم مقربان در امم گذشته و امت رسول اکرم ﷺ را چنین بیان فرموده است: «گروه کثیری از امت‌های نخستین‌اند و گروه اندکی از امت آخرین.» اکنون ممکن است این سؤال پیش بیاید که چگونه این بیان، با اهمیت فوق‌العاده‌ی امت اسلامی سازگار است؛ با این‌که خدا آن‌ها را بهترین امت نامیده است؟ (آل‌عمران/۱۱۰)

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

۱- منظور از مقربان، همان سابقون و پیش‌گامان در ایمان‌اند. مسلم است که در امت اسلامی، پیش‌گامان پذیرش اسلام، گروه اندکی بودند که نخستین آن‌ها از مردان، علی ﷺ، و از زنان، خدیجه بود؛ در حالی که کثرت پیامبران پیشین و شمار امت‌های آن‌ها و وجود پیش‌گامان در هر امت سبب می‌شود که آن‌ها از نظر شمار اکثریت داشته باشند.

۲- کثرت عددی، دلیل بر کثرت کیفی نیست. به تعبیر دیگر، ممکن است شمار سابقون این امت کمتر باشند؛ ولی از نظر مقام بسیار برترند (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۷)؛ همان‌گونه که پیامبران نیز تفاوت دارند (بقره/۲۵۳). م/



يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكُؤُوسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يَصُدُّعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحَوْرٍ عَيْنٍ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكُونِ ﴿٢٣﴾ جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ فِيهَا سُلُوفٌ ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَمًا سَلَمًا ﴿٢٦﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَهُمْ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ أَجْرَارًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلِّ مِّنْ يَّحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

غلامانی که همیشه جوان اند، تُنگ ها و جام ها و پیاله هایی لبریز از شراب جاری (در بهشت) را دور آنان می چرخانند؛ ۱۷ و ۱۸ (شرابی که) نه از آن سردرد می گیرند و نه مست می شوند؛ ۱۹ و میوه های دلخواه شان را (به آنان تعارف می کنند)؛ ۲۰ و (نیز) گوشت هر پرنده ای که میل داشته باشند؛ ۲۱ و (در کنارشان)، حوریانی سفیدرو و درشت چشم (حاضرند)؛ ۲۲ که همچون مرواریدی که (در صدف) نگهداری شده، (درخشان و زیبا) هستند. ۲۳ (با مقربان چنین می کنیم) تا پاداشی باشد در مقابل کارهایی که می کردند. ۲۴ در آنجا، هیچ سخن زشت و گناه آلودی نمی شنوند؛ ۲۵ بلکه سخنانی می شنوند که از هر زشتی و بدی ای پاک پاک است. ۲۶ و سعادتمندان؛ چه هستند این سعادتمندان؟! ۲۷ در میان درختان سدر بدون تیغ به سر می برند؛ ۲۸ و درختان موز (پرمیوه که میوه هایش روی هم) چیده شده (است)؛ ۲۹ و در سایه سار

گسترده و همیشگی (درختان بهشتی)؛ ۳۰ و در (کنار) آبی که همیشه جاری ست؛ ۳۱ و میوه هایی فراوان؛ ۳۲ که نه تمام می شود و نه (از اهل بهشت) دریغ می گردد؛ ۳۳ و (در کنار) همسرانی ارزشمند و والامقام؛ ۳۴ ما آنان را به صورتی ویژه پدید آوردیم؛ ۳۵ بدین صورت که همیشه آنان را با کره قرار دادیم؛ ۳۶ زنانی هم سن و سال که (با ناز و کرشمه) خود را در دل شوهران شان جا می کنند و به آنان عشق می ورزند. ۳۷ (آنان را) برای سعادتمندان (آفریدیم)؛ ۳۸ (که) جماعت انبوهی، از گذشتگان (اند)؛ ۳۹ و شمار بسیاری، از آخرین (امت). ۴۰ (اما) سیه روزان؛ چه هستند این سیه روزان؟! ۴۱ در بادی (بسیار) سوزان و آبی (بسیار) داغ و جوشان به سر می برند؛ ۴۲ و در (زیر) سایه ای که از دود سیاه است؛ ۴۳ (سایه ای) که نه خنک است و نه فایده ای دارد؛ ۴۴ چه این که آنان، پیش از این، افرادی بودند که نعمت های دنیا آنان را به طغیان و سرمستی واداشته بود؛ ۴۵ و بر آن گناه بزرگ پافشاری می کردند؛ ۴۶ و می گفتند: «آیا هنگامی که بمیریم و خاک و استخوان هایی شویم، آیا به راستی (دوباره) زنده می شویم؟! ۴۷ آیا اجدادمان (نیز زنده می شوند)؟! ۴۸ بگو: «قطعاً گذشتگان و آیندگان، (در عالم برزخ)، تا (فرا رسیدن) زمان روزی معین جمع خواهند شد.» ۴۹ و ۵۰

۴۱-۴۷. شاخص‌های اصحاب مشتمه

خداوند، در آیات قبل همین سوره، از اصحاب مشتمه سخن گفته؛ اما در این آیات، آنان را اصحاب شمال خوانده است؛ بدین علت که در قیامت، نامه‌های اعمال اصحاب مشتمه به دست چپشان داده می‌شود؛ همچنان که نامه‌ی اعمال اصحاب میمنه به دست راستشان داده می‌شود. سپس خداوند سه شاخص اصلی اصحاب مشتمه را معرفی می‌فرماید:

۱. اتراف

«اتراف»، مصدر کلمه‌ی «مترفین» و بدین معناست که صاحب نعمت از داشتن نعمت دچار مستی و طغیان شود. کسی که نعمت چنینش کند، می‌گویند که گرفتار اتراف شده؛ یعنی سرگرمی به نعمت، چنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل شده است. پس مترف بودن انسان، به معنای دل‌بستگی او به نعمت‌های دنیوی است؛ چه نعمت‌هایی که دارد، و چه آن‌هایی که در طلبش است؛ چه اندک‌ش، و چه بسیارش. از این رو امکان دارد که بسیاری از اصحاب شمال، از متمولان و دارایان نعمت‌های بسیار نباشند؛ چون نعمت‌های الهی همه در داشتن مال خلاصه نمی‌شود. مال، یکی از آن نعمت‌هاست، و آدمی در انواع نعمت‌های خدایی غرق است. ممکن است انسانی تهی‌دست با یکی دیگر از آن نعمت‌ها دچار طغیان شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۴).

حضرت علی علیه السلام در توصیف مترفان می‌فرماید: «دنیا، ایشان را به راهی گور راند و دیده‌هاشان را از چراغ هدایت پوشاند؛ در حالی که در بیراهگی‌اش سرگردانند و در نعمت آن فرو رفته‌اند. دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آن بازی می‌کند. آنان هم سرگرم بازی دنیا هستند و پس از آن را فراموش کرده‌اند.» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

۲. اصرار ورزیدن بر گناه بزرگ

کلمه‌ی «حنث»، به معنای شکستن عهد و پیمان مؤکد به سوگند است. اصرار در شکستن چنین عهدی، بدین معناست که به این عمل ناستوده همچنان ادامه دهد و به هیچ وجه از آن دست برندارد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲۴، ص ۱۶۲).

شاید بتوان گفت که اصرار بر حنث عظیم، یعنی از پرستش و بندگی پروردگار خود تکبر می‌کنند؛ عبادتی که برحسب فطرت، در عالم ذر بر آن پیمان و میثاق بسته بودند؛ اما به‌رغم سپردن چنین پیمانی، غیر پروردگار خود را اطاعت می‌کنند؛ که شرک مطلق است. برخی از مفسران (روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۴۴)، معنای کلمه‌ی حنث را شرک به خدا، گناه کبیره و سوگند خوردن

بر این ادعا که قیامت دروغ است، دانسته‌اند. آیه برای ما از بزرگی گناهی سخن می‌گوید که گروه مشتمه، مرتکب آن می‌شود و سه تعریف دارد:

الف - اصرار؛ که گناه کوچک را هم به گناه بزرگ مبدل می‌کند؛ تا چه رسد به آن‌که این اصرار مربوط به گناهی بزرگ باشد.

ب - حنث؛ یعنی شکستن پیمانی که خود انسان آن را تعهد کرده و پیروی از آن را پذیرفته است. پیمان‌شکنی، کرامت و حیثیت پیمان‌شکن را لکه‌دار می‌کند، و چون اساس اخلاق، احترام گذاشتن شخص به نفس خویش و اعتماد کردن به کرامت و شرافت خود است، اگر این احترام از بین برود، دیگر نزد وی هیچ اساس و بنیانی برای التزام به ارزش‌ها باقی نمی‌ماند.

ج - شرک؛ که بزرگ‌ترین پیمان‌شکنی‌ست، و آن کس که بزرگ‌ترین پیمان و سوگند زندگی‌اش را بشکند، آیا نزد او حرمت و اعتبار هیچ سوگند و پیمان دیگری باقی می‌ماند؟! (تفسیر هدایت، ج ۱۴، ص ۴۳۹-۴۴۰).

۳. انکار آخرت

انکار آخرت، هم متناسب با اتراف و تنعمی‌ست که انسان را در دنیا محصور کرده، و هم با شرکی که هر انحرافی را برای او مباح می‌کند و او را از هر مسئولیتی دور نگاه می‌دارد. از همین روست که اصحاب مشتمه، نه تنها آخرت را انکار می‌کنند، بلکه تفکر در باره‌ی آن و ارزش‌هایی را که دیگران برای آن قائل‌اند، تصفیه و در باره‌ی آن‌ها تشکیک می‌کنند.

این‌که کافران از نیاکان خود یاد کرده و در بحث آن‌ها شک نمودند، از این رو بود که نیاکان در نظر ایشان، از تقدسی خاص برخوردار بودند، و آنان در پی بزرگ‌نمایی این تقدس بودند تا مانعی برای پذیرفته شدن بحث روز قیامت نزد همه‌ی مردم شود؛ ضمن آن‌که در ذهن ساده‌دلان، بحث و برانگیخته شدن پدران و نیاکان، بیش از بحث کسانی که اکنون زندگی می‌کنند، دور از ذهن و ناپذیرفتنی جلوه می‌کند (همان، ص ۴۴۰-۴۴۱).

سه گناهی که آیات شریف به آن‌ها اشاره کرده‌اند، خود اشاره به نفی اصول سه‌گانه‌ی دین از ناحیه‌ی اصحاب شمال هستند: در آخرین آیه، تکذیب رستاخیز آمده؛ در آیه‌ی دوم، انکار توحید؛ و در آیه‌ی نخست که سخن از «مترفین» است، اشاره‌ای به تکذیب انبیا شده است (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۳۲). خداوند در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «ما قبل از تو در هیچ آبادی و شهری پیامبری نفرستادیم مگر این‌که مترفان آن‌ها گفتند که ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان پای‌بندیم.» (زخرف/۲۳). / م



ثُمَّ لَأَنظُرَنَّ أَأَنْتُمْ أَنْتُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٥١﴾ لَأَكُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ
 زَقْوَمٍ ﴿٥٢﴾ فَمَا لَتَوْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ
 ﴿٥٤﴾ فَشَرِبُونَ سُورَ الْمِيمِ ﴿٥٥﴾ هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾ نَحْنُ
 خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنْتُمْ
 تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ نَبْدِلَ آيَاتِكُمْ فِي مَا
 لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٠﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦١﴾
 أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٢﴾ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٣﴾
 لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٤﴾ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ ﴿٦٥﴾
 بَلْ نَحْنُ مُحْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٧﴾ أَأَنْتُمْ
 أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٨﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ
 أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٦٩﴾ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧٠﴾
 أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧١﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا
 تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٢﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٣﴾
 فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْجِعِ النُّجُومِ ﴿٧٤﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٥﴾

آنگاه شما ای گمراهان انکارکننده، ۵۱
 حتماً از درختان زَقْوَم خواهید خورد. ۵۲ در
 نتیجه، شکم‌ها(یتان) از آن پر خواهد شد؛
 ۵۳ پس (بلافاصله) روی آن از آب جوشان
 (دوزخ) می‌نوشید؛ ۵۴ بدین صورت که
 همچون شترانی که هرگز سیراب نمی‌شوند،
 خواهید نوشید. ۵۵ (آری)، اسباب پذیرایی
 آنان در روز جزا این است! ۵۶ ما شما را
 آفریده‌ایم؛ پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟ ۵۷ به
 من خبر دهید از آنچه در رحم‌ها می‌ریزید؛
 ۵۸ آیا شما آن را (به صورت انسان)
 می‌آفرینید؛ یا ما آفریدگاریم؟ ۵۹ ما (به
 مصلحت خویش)، مرگ را در میان شما
 مقرر کردیم، و کسی ما را عاجز نکرده است؛
 ۶۰ از این‌که امثال شما را جایگزین‌تان
 کنیم و شما را در حالتی (دیگر) که (از آن)
 آگاه نیستید، پدید آوریم. ۶۱ به‌راستی شما
 نخستین آفرینش را (دیدید و) شناختید؛
 پس چرا عبرت نمی‌گیرید؟ ۶۲ به من خبر

دهید از آنچه می‌کارید؛ ۶۳ آیا شما آن را می‌رویانید؛ یا ما می‌رویانیم؟ ۶۴ اگر می‌خواستیم، حتماً آن را خار
 و خاشاک می‌کردیم. در نتیجه، شما غمگین می‌شدید؛ ۶۵ (و می‌گفتید: «به‌راستی ما ضرر کرده‌ایم؛ ۶۶ بلکه
 (به‌کلی از رزق و روزی) محروم شده‌ایم.» ۶۷ به من خبر دهید آبی را که می‌نوشید؛ ۶۸ آیا شما آن را از ابر
 فرو فرستاده‌اید؛ یا ما فرو می‌فرستیم؟ ۶۹ اگر می‌خواستیم، آن را شور و تلخ می‌کردیم. پس چرا شکر نمی‌کنید؟
 ۷۰ به من خبر دهید آتشی را که (با اصطکاک دو چوب مخصوص) می‌افروزید؛ ۷۱ آیا شما درخت آن را پدید
 آورده‌اید؛ یا ما پدید آورده‌ایم؟ ۷۲ ما آن را (وسیله‌ی) یادآوری (آتش دوزخ) و بهره‌مندی مسافران صحرا قرار
 دادیم. ۷۳ پس نام مالک و صاحب‌اختیار بزرگت را (از آنچه شایسته‌ی او نیست)، پاک و منزّه شمار. ۷۴ سوگند
 به جایگاه ستارگان؛ ۷۵ - اگر بدانید، این (سوگند)، سوگندی بزرگ است - ۷۶

۱. آیه در مقام اثبات قیاس فقهی است

مطابق علم اصول فقه، احکام شرع را نمی‌توان از طریق قیاس ثابت کرد؛ برای مثال بگوییم چون زن حائض، روزی خود را قضا می‌کند، نماز خود را نیز باید قضا کند؛ به اصطلاح باید از کلی به جزئی راه پیدا کرد و نه از یک جزئی به جزئی دیگر (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۴۶).

زمخشری می‌گوید: این آیه دلالت می‌کند بر این‌که قیاس (فقهی)، عملی صحیح است؛ برای این‌که منکرین معاد را توبیخ می‌کند که چرا قیاس نکردید و با مقایسه‌ی نشئه‌ی آخرت به نشئه‌ی دنیا، به امکان آن پی نبردید؟ (ر.ک: تفسیر کشف، ج ۴، ص ۴۶۵). در جواب او باید گفت که آنچه در آیه‌ی شریف آمده، قیاسی برهانی و منطقی‌ست، و آنچه وی برایش استدلال کرده، قیاسی فقهی‌ست که الف. آیه‌ی شریف، هیچ دلالتی بر حجیت و اعتبار آن ندارد؛ ب. قیاس برهانی، ایجاد علم می‌کند، و قیاس فقهی، ایجاد ظن و گمان می‌کند، و این دو هیچ ربطی به هم ندارند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۲).

۲. آیه در مقام اثبات قیاس اولویت است

آلوسی در تبیین آیه می‌گوید: چرا متوجه نمی‌شوید که آن کس که قادر بر خلقت نشئه‌ی اول است، بر نشئه‌ی دوم قادرتر است؟؛ برای این‌که صنع آن کمتر است و کار کمتری می‌برد؛ زیرا در نشئه‌ی اول، چیزی در دست نبود؛ ولی در نشئه‌ی دوم، مواد اصلی در دست است، و هر موجودی، مواد و روش ساختش مشخص شده، و بنابراین می‌توان با این توضیح، قیاس فقهی را از آیه استنتاج کرد و معتبر دانست؛ یعنی خدایی که کار سخت‌تر را در خلقت نشئه‌ی اول کرده، به طریق اولی می‌تواند کار آسان‌تر را در خلقت نشئه‌ی دوم به انجام رساند (ر.ک: تفسیر روح‌المعانی، ج ۲۷، ص ۱۴۸).

آیه، در مقام اثبات قیاس اولویت هم نیست؛ زیرا: الف - این دو نشئه، مثل هم‌اند، و حکم امثال، واحد است، و اولویتی میان آن‌ها وجود ندارد؛ ب - این گفته که برپایی نشئه‌ی قیامت، کار کمتری می‌برد، چون مواد اصلی و روش ساخت هر موجودی در دست است نیز درست نیست؛ چون مواد اصلی و روش ساخت هر موجود، همان‌طور که پدید آمدنش به افاضه‌ی وجود احتیاج دارد، بقایش نیز محتاج به افاضه‌ی وجود است؛ ج - این گفته که نشئه‌ی اول، بدون سرمشق بوده و نشئه‌ی دوم سرمشق دارد نیز صحیح نیست؛ زیرا بدن اخروی، مثل بدن دنیوی است و نه عین آن. وقتی عین آن می‌شود که همه‌ی آن خصوصیات و اجزای بدن دنیوی اعم از سلول‌ها و جهازها را داشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، صص ۲۳۲-۲۳۳). /

۶۲. علم به دنیا، مستلزم اذعان به معاد است

در آیه‌ی شریف، مراد از «نشئه‌ی اولی»، دنیاست، و مراد از علم به آن، علم به خصوصیات آن است که مستلزم اذعان به نشئه‌ی دیگر (نشئه‌ی جاودان که در آن، به اعمال جزا می‌دهند) است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۱).

ملازمه میان علم به دنیا و اذعان به ضرورت و امکان معاد

میان علم به دنیا و خصوصیات آن و همچنین اذعان به ضرورت معاد، ملازمه‌ای عقلی وجود دارد که در ذیل تبیین خواهد شد: - این معنای یقینی از نظام حیرت‌انگیز دنیا به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و بی‌گمان غایت و هدفی باقی برای این نشئه‌ی فانی هست.

- از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعی‌اش هدایت شده، و انسان‌ها هم باید با بعث رسل و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی، به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این نیز صورت نمی‌گیرد مگر این‌که برای اعمال نیک، پاداش، و برای اعمال زشت، کیفر مقرر شود، و چون دنیا مکان مناسبی برای اجرای تمام پاداش‌ها و کیفرها نیست، ناگزیر این کار باید در عالمی دیگر که همان نشئه‌ی آخرت است، عملی شود (صص ۲۷-۲۸).

ملازمه‌ی میان علم به دنیا و اذعان به امکان تحقق معاد نیز بدین شکل صورت‌بندی می‌شود:

دلیل این‌که چگونه ممکن است انسان‌ها یک بار دیگر زنده شوند نیز در همین نشئه‌ی دنیاست؛ چون انسان‌ها خود در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورده و چنین قدرتی داشته، بر ایجاد بار دومش نیز قادر است؛ همچنان‌که فرموده است: «بگو کسی آن‌ها را زنده می‌کند که در آغاز آفریده است، و او به هر آفرینشی داناست.» (یس/۷۹). این خود برهانی بر امکان معاد است که مبتنی بر علمی‌ست که انسان از به وجود آمدن عالم دنیا از عدم به دست آورد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، صص ۲۳۱-۲۳۲).

اخذ قاعده‌ی امثال از آیه‌ی شریف:

آیه‌ی شریف، برهان بر امکان حشر بدن‌ها در قیامت و در مقام اثبات قاعده‌ی امثال است که می‌گوید: حکم امثال در جواز و عدم جواز، یکی‌ست. بدنی که در قیامت زنده می‌شود و پاداش یا کیفر می‌بیند، مثل بدن دنیوی‌ست، و وقتی جایز باشد که بدنی دنیایی خلق و زنده شود، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده شود؛ چون این بدن، مثل آن بدن است، و حکم امثال در جواز و عدم جواز، یکی‌ست. دو مفسر اما در مورد آیه دو اشتباه بزرگ مرتکب شده‌اند:

إِنَّهٗ لَقْرَءَاتٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهٗ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَلَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ ﴿۹۲﴾ فَتُرْزَلُ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَنَصْلِيَّةً جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَّ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾

سُورَةُ الْوَاقِعَاتِ ﴿آيَاتُهَا ۲۹﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِيْ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲﴾ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ﴿۳﴾

که این (کتاب)، سخنانی (ست که بر پیامبر) خوانده شده و عالی و ارزشمند است. ۷۷ (و اصل آن)، در کتابی ست که (از غیر مقربان) پوشیده و حفظ می‌شود؛ ۷۸ (و) فقط کسانی که (توسط خداوند) پاک شده‌اند، با آن تماس برقرار می‌کنند. ۷۹ (قرآن)، کتابی ست (که) از سوی مالک و صاحب اختیار جهانیان نازل شده است. ۸۰ با وجود این، آیا شما به این سخن (مهم) بی‌اعتنایی می‌کنید؟ ۸۱ و بهره‌تان (از قرآن) را انکار کردن (آن) قرار داده‌اید. ۸۲ پس چرا هنگامی که (جان محتضر) به گلو می‌رسد؛ ۸۳ و در آن هنگام، شما (فقط) نگاه می‌کنید؛ ۸۴ - و این در حالی ست که ما از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. - ۸۵ پس اگر وجود شما (از سوی قدرتی برتر) اداره نمی‌شود و در سیطره‌ی (او) نیستید، ۸۶ اگر راست می‌گویید، چرا روح را (به بدن او) باز نمی‌گردانید؟ ۸۷ اما اگر (آن محتضر)، از مقربان (درگاه الهی) باشد؛ ۸۸ (در برزخ)، آسایش و سرور و رزق و روزی (نیکو)، و

(در آخرت)، بهشت پر نعمت خواهد داشت. ۸۹ اما اگر از سعادتمندان باشد؛ ۹۰ (به او گفته می‌شود): «از جانب سعادتمندان (دیگر)، امنیت و آسایش خواهی داشت (و از ایشان، اذیت و آزار نخواهی دید.» ۹۱ اما اگر از انکارگران گمراه باشد؛ ۹۲ (در برزخ)، با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد؛ ۹۳ (و در آخرت)، در دوزخ افکنده می‌شود و در آن خواهد سوخت. ۹۴ به راستی که این (سرنوشت‌های متفاوت) کاملاً حق و قطعی ست. ۹۵ پس نام مالک و صاحب‌اختیار بزرگت را (از آنچه شایسته‌ی او نیست)، پاک و منزّه شمار. ۹۶

سوره‌ی حدید (در مدینه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می‌شمارد. اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، تنها برای اوست. (خدا) زنده می‌کند و می‌میراند، و او بر هر کاری تواناست. ۲ اوست که (پیش از وجود هر چیزی)، اول (بوده است)، و (در) پایان (هستی، همچنان باقی ست)، و چیره و مسلط (به همه چیز) و آگاه از درون همه‌ی اشیاء است، و او از همه چیز به‌خوبی آگاه است. ۳

در آیه ۴۹ سوره ی عنکبوت می‌خوانیم: «بلکه آن (قرآن)، آیاتی روشن در سینه‌های کسانی‌ست که علم داده شده‌اند.» مضمون ۱۲ روایت در تفسیر کنزالذائق (ج ۱، ص ۱۵۵)، اختصاص وصف آیه به اهل بیت علیهم‌السلام را ذکر کرده است. در یک روایت، امام باقر علیه‌السلام پس از قرائت آیه، برای توجه دادن بیشتر به این‌که علم به کنه حقایق قرآن در دست‌رس همگان نیست، به ابوبصیر می‌فرماید: «به‌خدا قسم، نفرموده (آیات روشن) در میان دو جلد مصحف است.» سپس وی می‌پرسد: آنان (کسانی که علم داده شده‌اند) کیان‌اند؟ امام علیه‌السلام در پاسخی پرمعنا می‌فرماید: «چه کسی غیر از ما (اهل‌بیت) می‌تواند باشد؟» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۶۵). از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است: «من ... به قرآن دانایم. در قرآن، آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ می‌نماید و خبر آسمان و زمین و خبر بهشت و دوزخ و خبر گذشته و آینده هست. تمام این‌ها را می‌دانم؛ چنان‌که گویا به کف دستم می‌نگرم. همانا خدا می‌فرماید: در قرآن، بیان آشکار هر چیز هست. (نعل/۸۹).» (کافی، ج ۱، ص ۶۱). در این بیان امام علیه‌السلام ۲ نکته‌ی مهم، در ارتباط با آیات صدر کلام، شایان توجه ویژه است: ۱- اشاره‌ی امام علیه‌السلام به شمول قرآن بر حقایق و اخبار فراوان و فراگیر، در عین حال یادآوری می‌کند که افراد عادی نمی‌توانند حجم انبوه آموزه‌های اشاره‌شده در ظاهر قرآن را استخراج و درک کنند. اینجا، موضوع «مرتبه‌ی ماورایی قرآن» - که طبعاً بر تمام آنچه در حدیث آمده، مشتمل است - خود را به رخ می‌کشد؛ ۲- امام علیه‌السلام، میزان اشراف و احاطه‌ی خود بر مرتبه‌ی عالی قرآن کریم - شامل آغاز خلقت و آنچه تا روز قیامت رخ می‌نماید و ... - را با تعبیر «گویا به کف دست خود می‌نگرم» بیان کرده‌اند که نشانه‌ی نهایت تسلط بر آن گنجینه‌ی حقایق است.

در تفسیر المیزان (ج ۳، ص ۵۵) می‌خوانیم: از آیات شریف به دست می‌آید که ماورای این قرآن که ما می‌خوانیم و در آن می‌اندیشیم، امری دیگر به منزله‌ی روح برای جسد هست؛ همان که خدای متعال، «کتاب حکیم» نامیده، و تمام معارف و مضامین قرآن، متکی بر آن است. [سپس با ذکر آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره‌ی واقعه ادامه می‌دهد:] بدون تردید، آیه‌ی شریف، ظهور روشنی دارد در این‌که مطهرین بندگان خدا، با قرآنی که در کتاب مکتون و لوح محفوظ است، تماس دارند؛ لوحی که محفوظ از تغییر است، و یکی از انحاء تغییر این است که دست‌خوش دخل و تصرف‌های اذهان بشر شود ... و این مطهرین، مردمی هستند که طهارت بر دل‌های آنان وارد شده، و کسی جز خدا این طهارت را به آنان نداده است [سپس به آیه‌ی تطهیر اشاره شده است]. / م

۷۷ - ۸۰. احاطه به حقایق قرآن، مختص پاک شدگان

در آیه ۷۹ می‌خوانیم: «جز پاک‌شدگان، با قرآن تماس و ارتباط ندارند.» «لَا يَمَسُّهُ»، فعل نفی است و خبر از نوعی دست‌رسی نداشتن می‌دهد که گفته شده معنای نهی از آن اراده شده است؛ یعنی بازداشتن افراد غیر مطهر از تماس با قرآن. در تفسیر نمونه (ج ۲۳، ص ۲۶۸) آمده است: «بسیاری از مفسران، به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم علیهم‌السلام وارد شده، این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده‌اند.» البته این معنا که حکمی فقهی را از آیه به دست می‌دهد، با گزارش آن از دست‌رسی نداشتن به حقایق قرآن جز برای گروهی خاص - که سیاق آیات نیز مؤید آن است - منافات ندارد.

حقیقت والای قرآن

در آیات ۷۷ و ۷۸، سخن از مرتبه‌ی ماورایی قرآن به میان آمده است؛ با این تعبیر که «آن، قرآن (قرائت‌شده‌ی) بلندمرتبه‌ای‌ست. در کتاب محافظت‌شده (جای دارد).» این فرموده، به تعبیر دیگری نیز در آیات آمده است: «آن، قرآنی بسیار با عظمت است. در لوحی محفوظ (جای دارد).» (بروج/۲۱ و ۲۲)؛ «سوگند به کتاب روشنگر، که ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم؛ باشد که در مورد آن بیندیشید، و آن، در اُم‌الکتاب نزد ما بلندپایه و استوار است.» (زخرف/۴۲). این آیات، اجمالاً نشان می‌دهند که حقیقت والای قرآن، در جایگاه بسیار بلندی قرار دارد. آیه‌ی ۸۰ این سوره بیان می‌کند که قرآن، نازل‌شده از سوی پروردگار جهانیان است، و ظاهر آیات دلالت می‌کند که این نزول، فرود آمدن از همان مرتبه‌ی «کتاب محافظت‌شده» است.

چه کسانی به همه‌ی حقیقت قرآن دست‌رسی دارند؟

سخن کنونی در باره‌ی چستی آن جایگاه رفیع نیست؛ بلکه همین که حقیقت ماورایی و بلندای آن اجمالاً معلوم شد، این سؤال مهم پیش می‌آید که چه کسانی به آن حقیقت دست‌رسی کامل دارند؟ قید «کامل» در اینجا اهمیت ویژه‌ای دارد.

آیه‌ی ۷۹ با حصر «که این است و جز این نیست»، دست‌رسی به آن حقیقت برتر را جز از «مُطَهَّرُونَ: پاک‌شدگان» نفی کرده است. مطهرون، بر اساس آیه‌ی تطهیر (احزاب/۳۲)، تنها پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل‌بیت معصوم علیهم‌السلام هستند. ابن‌عباس، ذیل آیه، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است: «کسی جز مُطَهَّرُونَ: به تمام (حقایق) قرآن دست نمی‌یابد. خداوند، در این وصف، ما را در نظر داشته است. ما میم کسانی که خدا، هر امر ناپسند را از ایشان دور و کاملاً پاکشان کرده (اشاره به آیه‌ی تطهیر) و فرموده است: این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده‌ی خود به میراث دادیم. (فاطر/۳۲). ما کسانی هستیم که خدا از میان بندگان برگزیده است.» (بحارالانوار،



هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنْ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنفَقُوا هُمُ الْأَجْرُ الْكَبِيرُ ﴿٧﴾ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلٌ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْكِرَامُ ﴿١١﴾

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید. آنگاه بر تخت فرمانروایی (جهان) مستقر شد (و شروع به حکم رانی کرد). از آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌شود و آنچه در آن بالا می‌رود، باخبر است. هر جا که باشید، او با شماست، و خدا به کارهایتان بینا است. ۴ فرمانروایی آسمانها و زمین، فقط برای اوست و (تصمیم‌گیری درباره‌ی) کارها، فقط به خدا بازگردانده می‌شود. ۵ (با آمدن بهار، از ساعات شب می‌کاهد و) شب را در روز داخل می‌کند، و (با آمدن پاییز، از ساعات روز می‌کاهد و) روز را در شب داخل می‌کند، و او (اسرار) درون سینه‌ها را به خوبی می‌داند. ۶ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و از اموالی که (به شما امانت داده و) شما را در (مالکیت) آن، جانشین خود کرده، (در راه خدا) خرج کنید؛ زیرا کسانی از شما که ایمان آورند و (اموالشان

را در راه او) خرج کنند، پاداشی بزرگ خواهند داشت. ۷ شما را چه شده است که به خدا ایمان نمی‌آورید؟؛ حال آن‌که پیامبر، شما را فرا می‌خواند تا به مالک و صاحب‌اختیاران ایمان آورید، و این در حالی است که (خدا) از شما پیمان گرفته است؛ اگر (هنوز آن پیمان را) قبول داشته باشید. ۸ او کسی است که آیاتی روشن را بر بنده‌اش نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها خارج کند و به نور برساند، و خداوند قطعاً با شما رؤوف و مهربان است. ۹ شما را چه شده که (اموالتان را) در راه خدا خرج نمی‌کنید؟؛ حال آن‌که (همه فنا خواهد شد، و) میراث آسمانها و زمین، تنها برای خدا خواهد بود. کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، اموالشان را در راه خدا) خرج کردند و جنگیدند، (با دیگران) یکسان نیستند. مقام آنان، از کسانی که سپس (اموالشان را در راه خدا) خرج کردند و جنگیدند، بزرگ‌تر و والاتر است. (البته) خدا به همه‌ی آنان بهترین (پاداش) را (که بهشت است)، وعده داده است. خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۰ کیست آن که (با خرج مالش در راه خدا،) به خداوند وامی نیکو دهد تا (خدا) آن (مال) را برایش چندین برابر کند، برای او پاداشی عالی باشد؟؛ ۱۱



۴. معنای «استواء بر عرش» چیست؟

«عرش»، در لغت به معنای «تخت سلطنتی» است (المیزان، ج ۸، ص ۱۴۸). مبتنی بر مبانی عقلی و بر اساس روایات، عرش - که در آیاتی مانند آیه ۴ این سوره، معنایی مجازی دارد - یکی از اجزای نظام برقرارشده‌ی الهی برای اداره‌ی عالم و از جنس علم است. در این مورد، ذیل آیه ۴ سوره‌ی حدید (ص ۵۶۷) توضیحاتی داده خواهد شد؛ اما در اینجا که سخن از استیلا‌ی خداوند بر عرش (اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) گفته شده، هر گونه برداشت جسمانی از استوای الهی بر عرش، آشکارا باطل است.

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «بدین بیان، خداوند، خود را به استیلا داشتن بر عرش وصف فرموده؛ در حالی که به واسطه‌ی جدایی مطلق از آفریدگان و تفاوت کامل با آنان، عرش، نه حامل او، نه در بر گیرنده‌ی او، نه انضمام یافته بدوست؛ بلکه خداوند، حامل عرش و نگه‌دارنده‌ی آن است، و ما در این باره، همان را می‌گوییم که خدا خود فرموده است: کرسی (تخت حکومت و سلطنت) او، آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است (بقره/۲۵۵). ما از عرش و کرسی، همان را که خداوند بیان کرده، بازگو می‌کنیم، و این را که عرش و کرسی، حاوی اوست، یا خدا، محتاج مکان یا چیزی از مخلوقاتش است، نفی می‌کنیم؛ چه این که آفریدگان، محتاج اویند.» (توحید صدوق، ص ۲۴۸). آنچه امام (ع) بیان فرموده، مبتنی بر مسلمات عقلی توحید و اجتناب‌ناپذیر است.

دقتی توحیدی: اینجا نکته‌ی مهمی وجود دارد: در ذات الهی، زمان راه ندارد؛ اما فعل خداوند - که یک سر آن، مخلوق قرار دارد - چنین نیست. برای مثال، فرموده‌ی «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَوَفِّقُكُمْ» (نحل/۷۰): «خداوند، شما را آفرید. سپس شما را می‌میراند.» نشان می‌دهد که فعلی پس از فعل دیگر به انجام می‌رسد. این در حالی است که زمانی که سخن از مخلوقات باشد، زمان‌مندی مفهوم می‌یابد؛ مانند آیه‌ی شریف که ابتدا از خلقت آسمان و زمین سخن گفته، بعد با کلمه‌ی «ثم» که نشانه‌ی تأخیر زمانی‌ست، استیلا‌ی خداوند بر عرش را طرح کرده است. این تأخیر ممکن است ناشی از آن باشد که عرش در مرحله‌ی از روند خلقت هنوز آفریده نشده بوده، و از این رو استیلا‌ی بر عرش معنا نداشته است. البته قبل و بعد از خلقت عرش، علم و قدرت ذاتی خدای متعال برقرار بوده و هرگز هم کم و زیاد

نشده و نمی‌شود؛ اما نظاماتی که خداوند برای اداره‌ی امور عالم آفریده، مخلوق‌اند و مشمول زمان و تقدّم و تأخر می‌شوند.

دریافت حقایق قرآنی، در سایه‌ی بیانات اهل بیت (ع) ممکن است

آنچه در سطور پیش هرچند به اختصار بیان شد، نمونه‌ی راه‌یابی‌هایی به حقایق است که در سایه‌ی ارشادات اهل بیت (ع) ممکن شده است؛ در حالی که در جهان اسلام، انحرافات هم رخ نموده که نتایج فاسدی نیز به بار آورده است.

از ابن عباس نقل شده که این سؤال در مجلس خلیفه‌ی دوم طرح شد: «خداوند قبل از آفریدن عرش خود کجا بود؟» (طبعاً مبنای این سؤال، آیه‌ی شریف «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» بوده که پرسشگر، آن را مادی فرض کرده است). خلیفه از کعب الاحبار پرسید: آیا در این مورد اطلاعی داری؟ کعب الاحبار در پاسخ گفت: بله. در تورات آمده که [العیاذ بالله] ... خدای متعال، قبل از خلقت عرش، ازلی بوده و بر روی صخره‌ی بیت‌المقدس در هوا قرار داشته است. زمانی که خواست عرش خود را بیافریند، آب دهانی انداخت که دریا‌های عمیق و آب‌های خروشان ایجاد شد. سپس در آنجا، از قسمتی از صخره‌ای که زبرش بوده، عرش خود را آفرید، و بقیه‌ی آن، مسجدی شد که آن را تقدیس کرده است! در ادامه‌ی ماجرا، امیرالمؤمنین (ع) رو به کعب کرد و فرمود: «یاران تو به خطا رفتند و کتب الهی را تحریف کردند و به‌زشتی بر خداوند دروغ بستند. ای کعب، صخره‌ای که تو پنداشته‌ای، ظرفیت جلال و گنجایش عظمت الهی را ندارد، و هوایی که تو گفتی، از بزرگی خداوند فراتر نمی‌رود (تا او را در بر گیرد). اگر صخره و هوا ازلی باشند، ازلیتی همراه خداوند خواهند داشت (که مخالف توحید ذاتی‌ست)، و خداوند، برتر و عظیم‌تر از آن است که مکانی قابل اشاره داشته باشد. خداوند، چنان نیست که ملحدان می‌گویند یا نادانان گمان می‌برند. خداوند بود و مکانی - چنان‌که به ذهن‌ها می‌رسد - نبود. همین بود را نیز که برای اشاره به وجود او می‌گویم، از تعلیم خداوند است (اشاره به این که حتی این کاربرد اندک لفظ در باره‌ی خداوند نیز بر اساس تعلیم الهی‌ست و باید با ملاحظاتی باشد که منجر به تشبیه نشود).» امام (ع) در ادامه نیز آموزه‌های توحیدی والایی بیان فرمود (بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۰۱) (برای مطالعه‌ی دیگر نمونه‌های انحرافات ن.ک: ق/۳۰، ص ۵۱۹ و قیامت/۲۲، ص ۵۷۸). /



يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لِّلْيَوْمِ جَنَّتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ
وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْتِنِسَ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ
ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ
بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٨﴾ يُنَادُوهُمْ
أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ
وَارْتَبْتُمْ وَعَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّوَكُم بِاللَّهِ الْعِزُّورُ
﴿١٩﴾ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَىٰكُمْ
النَّارُ هِيَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٢٠﴾ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
فَسِقُونَ ﴿٢١﴾ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا
لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ
وَاقْرَأُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَّفُ لَهُمْ وَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿٢٣﴾

در آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان در مقابل و سمت راست‌شان به سرعت حرکت می‌کند (و به آنان گفته می‌شود): «امروز مژده باد بر شما به باغ‌هایی (از بهشت) که از (درختان) آن‌ها، نهرها جاری‌ست (و همیشه در آن خواهید ماند.» این همان نجات و پیروزی بزرگ است. ۱۲ در آن روز که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «صبر کنید (و منتظر ما شوید تا از نورتان پرتوی بگیریم.»؛ (در پاسخ به آنان) گفته می‌شود: «(اگر می‌توانید،) به عقب برگردید و بدین‌وسیله، (از دنیا) نوری طلب کنید؛ (که سرای کسب نور، آنجا بود؛ نه اینجا).» پس بین آنان، دیواری زده می‌شود که دری دارد که در طرف داخلی آن (دیوار)، رحمت است، و در مقابل طرف بیرونی‌اش، عذاب. ۱۳ (منافقان)، آنان را صدا می‌زنند (و می‌گویند): «مگر نه این‌که (ما در دنیا) همراه شما بودیم؟» (مؤمنان)

می‌گویند: «چرا؛ ولی شما خودتان را گرفتار مصیبت و عذاب کردید و منتظر (نابودی دین) بودید و (در آن) شك داشتید، و آرزوها شما را فریب داد. تا این‌که فرمان خدا (در مورد مرگ شما) فرا رسید و (شیطان) بسیار فریب‌کار، شما را نسبت به (آمزش) خدا فریب داد و در برابر او گستاخ کرد. ۱۴ بنابراین، امروز، نه از شما و نه از کافران، هیچ چیزی که شما را (از عذاب) برهاند، گرفته نخواهد شد. جایگاه‌تان آتش است. سرپرست و یاور شما، همان است، و چه فرجام بدی‌ست.» ۱۵ آیا برای مسلمانان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع شود و همچون کسانی نباشند که پیش از این، کتاب (آسمانی) به آنان داده شد؟ آنگاه زمانی طولانی بر آنان سپری شد، و نتیجه این شد که دل‌هایشان سنگ شد. (آری،) بسیاری از آنان، نافرمان‌اند. ۱۶ بدانید که خدا، زمین را پس از مرگش زنده می‌کند. به‌راستی آیات و نشانه‌ها را برایتان توضیح دادیم تا عقل خود را به کار گیرید. ۱۷ مردان و زنانی که صدقه می‌دهند و به خداوند وامی نیکو می‌دهند، (آنچه می‌پردازند،) برایشان چند برابر می‌شود و پاداشی عالی خواهند داشت. ۱۸

۱۴. فریب در مورد خداوند

در آیات ۱۳ و ۱۴، گزارشی از گفت‌وگوی منافقان با مؤمنان در صحنه‌ی قیامت ارائه شده؛ جایی که مؤمنان با خود نور دارند و منافقان که آن را ندارند، از ایشان درخواست روشنایی گرفتند. نورشان را می‌کنند و پاسخ می‌شوند که «به پشت سر خود (دنیا) بازگردید و کسب نور کنید». در این هنگام، دیواری میان آن‌ها زده می‌شود و جدایشان می‌کند. در ادامه، منافقان می‌پرسند: «مگر ما با شما نبودیم؟»؛ یعنی چرا ما که در دنیا با هم بودیم، اکنون چنین از هم جدا شده‌ایم؟ پاسخ مؤمنان به این سؤال حساس، علل بدبختی منافقان در قیامت را در چند عبارت کوتاه بیان می‌کند که آخرینش این است: «شیطان فریب‌کار (غَرور)، شما را در مورد خداوند فریب داد.» این موضوع - که در دو جای دیگر قرآن (لقمان/۳۳؛ فاطر/۵) نیز آمده - توجه را برمی‌انگیزد که «فریب در مورد خداوند یعنی چه؟».

یکی از بیانات تفسیری در پاسخ این سؤال، نکته‌ای است که در مجمع‌البیان (ج ۹، ص ۳۵۵) آمده است: «شیطان، شما را با حلم و مهلت‌دهی خداوند فریب داد.» آیه‌ی ۶ سوره‌ی انفطار نیز فرموده است: «ای انسان، چه چیز تو را در مورد پروردگار بزرگواری فریب داد؟» عبارتی که بسیاری از مفسران در توضیح این آیه بیان کرده‌اند، این است: «چه چیز تو را فریب داد و بر نافرمانی او جرأت بخشید؟ (به گونه‌ای که خود را از خشم او در امان می‌دانی.)» (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۹۵؛ کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۶۳). این فریب شیطانی، در روزگار ما، یکی از آسیب‌های جدی دین‌داری را شکل داده است.

جرأت داشتن بر نافرمانی خداوند

یکی از مهله‌های معنوی، کوچک شمردن گناه است که شخص را بیشتر در معرض تکرار گناهان قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «سخت‌ترین گناه، آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمارد.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۴۹)؛ زیرا یک جنبه‌ی مهم در پلیدی گناه، بی‌توجهی به عظمت خداوند است که با نافرمانی، به آن بی‌اعتنایی شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن اندرزهایی به جناب ابوذر فرموده‌اند: «به کوچکی خطا نگاه نکن؛ بلکه ببین چه کسی را نافرمانی کرده‌ای؟» (امالی طوسی، ص ۵۲۸). حال اگر فرد خطاکار، پشیمان باشد و خود را سرزنش کند، معنایش این است که نسبت به این وجه مهم گناه متنبه شده است. تعبیر امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی، این حالت روحی را به ما می‌آموزد: «الهی، در وقتی که تو را نافرمانی کردم، قصد انکار ربوبیت تو و کوچک شمردن

فرمانت و بی‌اعتنایی به وعده‌های مجازات را نداشتم؛ بلکه خطایی بود که پیش آمد و نفسم آن را در نظم آراست (و فریبم داد) ... پس اکنون چه کسی مرا از عذابت می‌رهاند و فردا (ای قیامت) چه کسی مرا از دست مدعیان نجات می‌دهد، و اگر دستاویز خود را از من دریغ کنی، به ریسمان چه کسی درآوریم؟» (مصباح‌المتهجد، ج ۲، ص ۵۴۹). نقطه‌ی مقابل این روحیه اما حالت خطرناکی‌ست که امام عسکری علیه السلام، با این بیان، بدان اشاره فرموده است: «از گناهی که آموخته خواهی شد، این است که شخص بگوید: ای کاش من جز برای این یک گناه مؤاخذه نمی‌شدم.» (تحف‌العقول، ص ۴۸۷)؛ یعنی یک گناه را چنان کوچک بشمارد که بگوید: ای کاش همه‌ی گناهانم بخشیده شود جز این یکی که مهم نیست!

جرأت دادن بر نافرمانی خداوند

بر اساس تفسیر یادشده، آنچه در آیه‌ی صدر کلام، از فریب‌های شیطان دانسته شده، تشدید کوچک‌شماری گناه از راه تأکید افراطی بر رحمت و حلم خداوند - و این قبیل صفات الهی - از یک سو، و غافل شدن از غضب و عذاب خدا از سوی دیگر است. باور مؤمن باید در این دو جهت توازن داشته باشد. بنابراین، دو مورد از گناهان کبیره، «یاس از رحمت الهی» در کنار «ایمن دانستن خود از مکر الهی» است (کافی، ج ۲، ص ۲۷۸). البته منظور از مکر الهی، این است که خداوند، جزای کسی را که بخواهد با او مکر کند، می‌دهد (توحید صدوق، ص ۱۶۳). این که بنده، خود را از هشدارها و تحذیرها و عذاب الهی در امان بداند و گناه را دست‌کم بگیرد، مصداق این گناه کبیره است، و شیطان این حالت را تشدید می‌کند. متأسفانه یکی از تبلیغات دینی در روزگار ما از سوی افراد غیرمتخصص که بعضاً این کار را وسیله‌ی دنیاداری خود قرار داده‌اند، معرفی تک‌بعدی دین و خداوند با تکیه‌ی منحصر بر رحمت و مغفرت الهی‌ست. اسف‌انگیز این‌که چون این نوع تبلیغ معمولاً با تسامح نسبت به احکام دینی همراه است، برخی افراد را جذب می‌کند. البته خدای متعال چنین است که «رحمتش بر غضبش پیشی دارد» (مهیج‌الدعوات، ص ۹۹)؛ اما خود به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم چنین امر فرموده است: «بندگانم را آگاه کن که من بخشنده‌ی مهربانم * و (این که) عذاب من، همانا عذابی دردناک است.» (حجر/۴۹ و ۵۰). امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «دین‌شناس کامل، کسی‌ست که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و ایشان را در باره‌ی گشایش از جانب خدا به نومیدی نرساند و (از سوی دیگر)، آن‌ها را از مکر (و کيفر) خدا ایمن و آسوده نکند.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۸). /



وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشَّٰهَدَآءُ
عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾ ۖ اَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيٰوةُ
الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي ٱلْأَمْوَٰلِ
وَالْأَوْلَادِ ۗ كَمَثَلِ غَيْثٍ ۖ اَعْجَبَ ٱلْكَفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرِيَهُ
مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا ۗ وَفِي ٱلْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَمَغْفِرَةٌ
مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۗ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ۗ اِلَّا لَٰمَتَاعٌ ٱلْغُرُوْرِ ﴿٢٠﴾
سَابِقُوْا اِلَى ٱلْمَغْفِرَةِ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ ۖ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ
وَٱلْأَرْضِ ۗ اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ ذٰلِكَ فَضْلُ
ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيْمِ ﴿٢١﴾ مَا اَصَابَ
مِن مُّصِيْبَةٍ فِى ٱلْاَرْضِ وَلَا فِى ٱنْفُسِكُمْ ۗ اِلَّا فِى كِتٰبٍ
مِّن قَبْلِ اَنْ نَّبْرٰهَا ۗ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيْرٌ ﴿٢٢﴾ لِكَيْلَا
تَأْسُوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا اٰتٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ
لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ ﴿٢٣﴾ ۗ اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ وَيَأْمُرُوْنَ
النَّاسَ بِٱلْبُخْلِ ۗ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيْدُ ﴿٢٤﴾

و کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آوردند، نزد پروردگارشان (به منزله‌ی) صدیقان و گواهان (اعمال) هستند (و به آنان ملحق می‌شوند) و پاداش و نور آن‌ها را دارند، و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ شمردند، اهل دوزخ‌اند. ۱۹ بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی به یکدیگر و تلاش برای داشتن اموال و فرزندان بیشتر است؛ همچون بارانی که کشاورزان را از گیاهانی که (به سبب آن) می‌رویند، خوشحال می‌کند. سپس (آن گیاهان) خشک می‌شوند، و می‌بینی که زرد شده‌اند، و پس از آن خاشاک می‌شوند؛ ولی برخلاف دنیا که ناپایدار است، در آخرت، عذابی شدید و آمرزش و خشنودی از سوی خدا وجود دارد. (آری،) زندگی دنیا فقط وسیله‌ی فریب دادن است. ۲۰ از یکدیگر سبقت بگیرد (در رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و

بهشتی که وسعت‌اش همچون وسعت آسمان‌ها و زمین است (و) برای کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده‌اند، آماده شده است. این لطف و عنایت خداست که به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند، و خدا لطف و عنایت بزرگ دارد. ۲۱ هیچ مصیبتی نه در زمین (مانند سیل و زلزله و...) و نه در وجود خودتان (مثل مریضی و مرگ و...) به شما نمی‌رسد، مگر پیش از این که آن را پدید آوریم، در کتابی (ثبت شده) است. این برای خدا آسان است. ۲۲ (این نکته را بیان کردیم) تا شما بر آنچه از دست‌تان می‌رود، غم مخورید، و (نیز) به سبب آنچه (خدا) به شما داده است، سرمست نشوید. خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد؛ ۲۳ هم‌آنان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل و ادا می‌دارند. هر کس (به دستوره‌ای الهی) پشت کند، تنها به خود ضرر زده؛ زیرا این خداست که بی‌نیاز و ستوده است. ۲۴

۲۲. ثبت پیشین حوادث عالم

آیه ۲۲ بیان کرده که همه‌ی مصایب زمینی (طبیعی) و آنچه در وجود انسان رخ می‌فایند، پیشاپیش در کتابی ثبت شده است. حوادث اشاره‌شده در آیه‌ی شریف، شامل حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و رخ‌دادهایی شخصی همچون بیماری و مرگ است. در این باره، نکاتی گفتنی‌ست:

جایگاه ثبت

امام صادق (ع) با اشاره به این آیه و در مقام توضیح «فی کتاب» فرموده است: «... محل ثبت آن در آسمان، علم خدا ... است.» (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۳۷). بررسی (مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۳۶۲)، این جایگاه را «لوح محفوظ» دانسته است (در باره‌ی پیستی لوح محفوظ ن.ک: حدید/۲۲، ص ۵۴۰). اما تکیه‌ی آیه، بر این موضوع نیست - و به‌ویژه با توجه به ادامه‌ی موضوع در آیه‌ی ۲۳ - اصل ثبت شدن پیشین حوادث، در نظر است.

علم پیشین و اختیار

سخن از علم پیشین به وقایع عالم - اعم از علم ازلی خداوند به امور، یا ثبت پیشاپیش حوادث در نظام خلقت - بلافاصله سؤال از چگونگی سازگاری این امر با اختیار را پیش می‌آورد. بررسی این موضوع مهم - که معرکه‌ی آراء است - به تفصیل نیاز دارد؛ اما اکنون بدان اشاره می‌شود:

۱- ابتدا باید تأکید کنیم که هر دو طرف موضوع، یقینی‌ست و هیچ تردیدی نمی‌پذیرد. نه علم ازلی خداوند، شک‌بردار است و نه یقین ما به اختیار خویش؛ ۲- در واقع، صورت مسئله، چگونگی جمع‌میان دو امر یقینی‌ست. حال اگر کسی نتواند به این جمع‌بندی دست یابد، نباید در امر بدیهی و یقینی شک کند. برای مثال، فیلسوف یونان باستان به نام زنون، با بیانی به‌ظاهر استدلالی، حرکت را انکار کرد و قرن‌ها طول کشید تا با روش‌های جدید ریاضی، مغلطه‌ی بیان او روشن شود. سخن در این است که اگر کسی سخن او را می‌شنید و نمی‌توانست پاسخ دهد، نمی‌بایست در باره‌ی حرکت که امری بدیهی‌ست، تردید می‌کرد؛ بلکه می‌بایست می‌گفت که استدلال او بی‌گمان باطل است؛ اما من، وجه بطلانش را نمی‌دانم؛ ۳- راه حل مسئله اما توجه به این نکته است که برای تحلیل نسبت میان دو چیز باید آگاهی از هر دوی آن‌ها وجود داشته باشد. اگر کسی بخواهد در باره‌ی ارتباط لایه‌ی اوزون و میزان تابش اشعه‌ی ماوراء بنفش اظهار نظر کند، باید هر دو را بشناسد؛ و الا نمی‌تواند چیزی بگوید.

ما راهی به شناخت کیفیت علم خدا نداریم تا بتوانیم

۱. آن را بشناسیم؛ ۲. نسبتش با اختیار - یا هر موضوع دیگر - را تحلیل کنیم. موضوعات ساده‌تری در این رابطه مانند ارتباط «معلومات متکثر و متغیر در عالم خلقت» با «علم تغییرناپذیر» خداوند نیز از همین دست است. آنان که با وضع اصطلاحات پیچیده - و گاه بدون معنای روشن قابل توضیح - خواسته‌اند در این زوایا راهی باز کنند، به بیراهه رفته‌اند؛ چون هشدارهای وحی در ناتوانی عقل بر وصف صفات الهی را که خود عقل نیز درمی‌یابد، جدی نگرفته‌اند (ن.ک: ص ۶۰۴، ذیل سوره‌ی توحید). راه حل چنین مسائلی، درک و اذعان به ناتوانی عقل در حیطه‌ی اوصاف الهی‌ست. این ندانستن، بی‌پاسخ گذاشتن مسئله نیست؛ بلکه اذعان به ناتوانی ذاتی عقل است که دغدغه‌ی پیش‌آمده از مسئله‌ی یادشده را برطرف می‌کند.

علم فراگیر الهی؛ مایه‌ی تسلی خاطر مؤمنان

یک پیام مهم آیه‌ی شریف و از نتایج اثرگذار نگرش توحیدی در زندگی مؤمنان، توجه دادن آنان به این باور است که امور عالم، از حیطه‌ی علم و اختیار خدای متعال خارج نیست و می‌توان گفت که با اشاره به پیشینی بودن این علم، جهت تسلا بخشی آن را تقویت فرموده است. یعنی خدا از ازل می‌دانست که چنین خواهد شد؛ پس چه جای نگرانی؟ هنگامی که امام سجاد (ع) وارد مجلس یزید شد، و او با بیانی جبرگرایانه، مصایب واردشده بر اهل‌بیت (ع) را به خدا نسبت داد، امام (ع) با رد سخن او، آیه‌ی صدر کلام را تلاوت فرمود؛ اشاره به این‌که ظلم‌های واردشده توسط شما به ما، از علم و احاطه‌ی خداوند خارج نیست (کافی، ج ۲، ص ۴۵۰). شبیه همین فرموده با بیانی دیگر، از حضرت سیدالشهدا (ع) در یکی از صحنه‌های سخت عاشورا و هنگام شهادت مظلومان‌ه‌ی کودک شیرخوار امام (ع) نقل شده است: «چون خدا این حوادث را می‌بیند، تحملش برایم [با همه‌ی دشواری مصایب] آسان است.» (اللهوف، ص ۶۹).

پرهیز از جبرگرایی

نبود تعارض میان علم پیشین الهی و اختیار، به اختصار توضیح داده شد. تأکید می‌کنیم که در ماجرای یادشده، یزید بود که خواست جبر را تثبیت کند، و امام سجاد (ع) مدافع عقیده‌ی اختیار بود؛ آن هم ضمن تلاوت همین آیه. در بخش دیگری از وقایع پس از عاشورا، ابن‌زیاد با همان قصد القای جبر، به حضرت زینب کبری (س) گفت: کار خدا با برادر و خانواده‌ات را چگونه دیدی؟ بانوی بزرگ فرمود: «جز زیبایی ندیدم.» (همان، ص ۹۴)؛ و در ادامه بیان کرد که آنان به وظیفه‌ی جهاد خود اقدام کردند، و خداوند، در قیامت، میان شما و آنان حکم می‌فرماید. این، یعنی تأکید توأم بر اختیار بشر و سلطه‌ی فراگیر و تسلی‌بخش خداوند. /



لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ
بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ
وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا
وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا
مَا كَتَبْنَا عَلَيْهَا إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا
حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ
مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا
بِرِسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا
تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْلًا يَعْلَمُ
أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ
الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

به راستی پیامبران مان را با معجزات و دلایل روشن فرستادیم و همراه ایشان، کتاب (آسمانی) و وسیلهی سنجش (حق و باطل) را نازل کردیم تا مردم به عدالت رفتار کنند، و آهن را به وجود آوردیم که مایه‌ی سختی و شدت (و خون‌ریزی) در جنگ است، و (البته) منافع (بسیار) برای مردم دارد، و (یکی از اهداف ایجاد آهن و سلاح) این (است) که خداوند، کسانی که او را - با این که پنهان است - و پیامبران را یاری می‌کنند، مشخص کند. خدا، نیرومند و شکست‌ناپذیر است (و به یاری شما نیازی ندارد). ۲۵ به راستی نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو، (موهبت) نبوت و کتاب (آسمانی) را قرار دادیم. پس برخی از آن فرزندان، هدایت‌یافته هستند، و بسیاری از ایشان، نافرمان‌اند. ۲۶ سپس پیامبران مان را یکی پس از دیگری در پی آنان فرستادیم، و (پس از آنان)، عیسی پسر مریم را فرستادیم و

انجیل را به او دادیم و در دل پیروانش رأفت و مهربانی نهادیم؛ (ولی) رهبانیتی را که (خودشان) ابداع کردند، بر آنان واجب نکردیم؛ بلکه طلب خشنودی خدا را (بر آنان واجب ساختیم)؛ پس آن (رهبانیت) را (نیز) چنان که شایسته‌اش بود، رعایت نکردند. در نتیجه، به کسانی از آنان که ایمان آوردند، پاداش‌شان را دادیم و بسیاری از آنان نافرمان‌اند. ۲۷ ای مسلمانان، خود را از (خشم) خدا حفظ کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا بهره‌های فراوانی از رحمت خویش به شما بدهد و نوری برایتان قرار دهد که به وسیله‌ی آن (در دنیا و آخرت، در مسیر حق) حرکت کنید و شما را پیامرزد. (آری)، خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است؛ ۲۸ (به مؤمنان دستور دادیم که تقوا پیشه کنند و به پیامبر ایمان آورند و به ایشان وعده‌ی فضل و رحمت دادیم) تا اهل کتاب بدانند که نمی‌توانند (در حالی که به پیامبر اسلام ایمان نیاورده‌اند) چیزی از لطف و عنایت خدا به دست آورند (و به خیال خود، نبوت را به خود اختصاص دهند)، و (تا) این (را بدانند) که لطف و عنایت (الهی و اعطای نبوت، تنها) به دست خداست، (و) آن را به هر کس که بخواهد، می‌دهد. (آری)، خداوند، لطف و عنایت بزرگ دارد. ۲۹

۲۵ - ۲۸. مروری بر چند نکته در رسالت‌های الهی

در این آیات شریف، مروری گذرا بر پرونده‌ی رسالت‌های الهی شده که می‌توان نکات شایان توجهی در باره‌ی رسالت حضرت ختمی مرتبت ﷺ از آن نتیجه گرفت. گزیده‌ای از این نکات، در پی می‌آید:

در آیه‌ی ۲۳، به برخی از جهات گوناگون ارسال رسل و سپس به تداوم رسالت در یک نسل اشاره شده است.

رسالت‌های الهی در یک سلسله نسل

آیه‌ی ۲۴ با اشاره به فرستادن حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام بیان می‌کند که «در نسل آن دو، نبوت و کتاب قرار دادیم». این تأکید برای چیست؟ آیا این سخن، به امت اسلام یادآوری می‌کند که استمرار مأموریت‌های الهی در یک نسل، امری سابقه‌دار در کارهای خداوند است و نباید از تکرار آن در اسلام استبعاد و استعجاب کرد؟ همین‌جا یادآور شویم که قرار گرفتن انبیا یا پیامبری با اوصیایش در یک نسل، در درجه‌ی نخست، جعل خداست؛ یعنی خداوند متعال، افراد ذی‌صلاحی را در یک نسل قرار می‌دهد، و در مرحله‌ی بعد، آنان را به مأموریت خویش می‌گمارد.

می‌دانیم که در سلسله‌های وراثتی بشری (مانند نظام‌های پادشاهی)، فرزند، تنها چون فرزند پدرش است، جایگزین او می‌شود؛ در حالی که شاید هیچ صلاحیت یا اولییتی برای این سمت نداشته باشد؛ اما «قرار گرفتن نبوت یا وصایت» از سوی خداوند در یک نسل، معنای مغایر و عمیقی دارد: «و به او [ابراهیم]، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم ... و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و ... را (هدایت کردیم). این‌گونه نیکوکاران را پادشاه می‌دهیم * (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و ... آنان را برگزیدیم ...» (انعام/۸۴-۸۷).

در این آیات، ابتدا فرموده که اسحاق و یعقوب را به فرزندی به ابراهیم علیه السلام بخشیدیم، و در ادامه، از هدایت و برگزیدن آنان سخن گفته است. همچنین، این موهبت (قرار دادن فرزندان برگزیده در نسل ایشان) را پادشاه نیکوکاری حضرت ابراهیم علیه السلام اعلام می‌کند. بنابراین، سخن این نیست که چون آنان فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام بوده‌اند، به سمتی برگزیده شده‌اند - چنان‌که در نظام‌های بشری رایج است - ؛ بلکه ماجرا چنین شکل گرفته که چون آن‌جناب از نیکوکاران بود، خداوند بدو چنین فرزندان داد؛ فرزندان شایسته‌ی مقام نبوت. به تعبیر دیگر، خداوند، خود سلسله‌ی نسل‌ها

را می‌چیند و مثلاً چنین تقدیر می‌کند که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و بقیه‌ی ائمه، در نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گیرند.

تذکر و بشارت به امت اسلام

در خلال همین چند آیه، یک بار در باره‌ی نسل‌های به‌جامانده از حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید که «بسیاری از آن‌ها منحرف بودند»، و بار دیگر در باره‌ی امت حضرت عیسی علیه السلام همین عبارت را تکرار می‌کند. با این گزارش‌ها، سؤال مهمی در برابر ما نقش می‌بندد؟ آیا این قبیل آیات، قصد توجه دادن به امت اسلام را ندارند تا دچار انحراف از خط مستقیم دین و راه‌نمایی‌های راه‌بردی پیامبر خود نشوند؟ توجه شود که بلافاصله پس از اعلام انحراف افراد بسیاری از امت حضرت مسیح علیه السلام، به امت اسلام تذکر می‌دهد که «از خدا بپرهیزید و به رسولش ایمان آورید». صدور دستور ایمان آوردن به مؤمنان، در قرآن تکرار شده و طبعاً به معنای تقویت ایمان و حفظ آن از آسیب‌هاست. نکته‌ی شایان توجه این‌که در آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی نساء فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و ... ایمان بیاورید.» اما در آیه‌ی ۲۸ این سوره، یکسره به مؤمنان دستور «ایمان به رسول» می‌دهد. این نحوه‌ی بیان، اهمیت تبعیت از پیامبر را تذکر می‌دهد، و شاید بتوان گفت که این تأکید قرآن، برای جلوگیری از انحراف پیش‌گفته، یعنی نافرمانی پیامبرشان بوده است. ثمره‌ی پرهیزگاری و تقویت ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در ادامه‌ی آیه آمده، اعطای دو بهره از رحمت الهی (اجر دوبرابر) و قرار دادن نوری‌ست که مؤمن با آن در میان مردم و در زندگی خود راه برود.

بهره‌مندی از نور امامت؛ ثمره‌ی تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در روایات، در باره‌ی مصادیق دو بشارت ذکر شده آمده که «کفلین من رحمته»، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند، و «نوراً تمشون به»، در روایتی، امیرالمؤمنین علیه السلام (تفسیر فرات، ص ۴۶۸)، و در روایات دیگر، امامی که بدو اقتدا می‌کنید (کافی، ج ۱، ص ۴۳۰). اگر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان کامل داشته باشید و از امر او در امامت تبعیت کنید، هدایت یافته‌اید و از انحرافی که گریبان‌گیر امم قبل شد، در امان خواهید بود. این بیان، تأکید بر این حقیقت مهم است که امامت، ضامن حفظ خط رسالت و سلامت دین است. تعابیر مؤکدی که در آیه‌ی اکمال (مائده/۲) آمده، جانشینی امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام را مایه‌ی اکمال دین، اتمام نعمت و رضایت خداوند از اسلام شامل امامت شمرده است. /م